بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ
امّا بعد این سطرے چند در حل میزان الصرف کہ بر بعضے از طلبۂ متعسر معہود بہ تکلیف
بعضے از دوستان تحریر یافتہ ہر چند کہ قابل آن نیست کہ در آن نظر کردہ آید اما ملتمس
از ناظران انصاف گزین این است کہ ہنگام نظر منظور ساختہ نا منظور نسازند
اِنَّ الْاِنْسَانَ یُسَارِقُهُ السَّهْوُ وَالنِّسْیَانُ وچون کہ شرح این متن متعدد بودند اما
بجہت طوالت کہ موجب ملالت است مبتدیان را غیر مفید خواستم کہ شرحے قلیل اللفظ
وکثیر المعنی حال المتن تحریر نمایم بتوفیق اللہ تعالی واحسانہ پس میگوییم کہ شروع کرد مصنف
کتاب خود را بالحمد للہ بعد از یمن بسم اللہ اتباعاً بحدیث خیر الانام کُلُّ اَمْرٍ ذِیْ بَالٍ لَّمْ یُبْدَأْ بِبِسْمِ اللّٰهِ
فَهُوَ اَبْتَرُ وَکُلُّ اَمْرٍ ذِیْ بَالٍ لَّمْ یُبْدَأْ بِحَمْدِ اللّٰهِ فَهُوَ اَقْطَعُ وَاقْتِدَاءً بِکَلَامِ الْمَلِکِ الْعَلَّامِ وگفت

متن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ شرح

یعنی حقیقت حمد خواہ در ضمن یک حمد متحقق باشد خواہ در ضمن محامد کثیرہ یا جمیع افراد
حمد از ازل تا ابد از ہر حامدی کہ باشد یا آن حمد کہ او سبحانہ تعالی برای خود فرمودہ ثابت است
برای خدا چنان خدا کہ پروردگار جہان است پس الف ولام سہ احتمال دارد یکی آنکہ برای جنس

وحقیقت باشد دوم اینکه برای استغراق بود سوم اینکه برای عهد خارجی شود الف لام جنس آن را گویند که از و اشاره بسوی ماهیت وحقیقت بود نه بلحاظ فرد و افراد والف لام استغراق آنرا گویند که از و اشاره بسوی ماهیت وحقیقت بود من حیث اینکه آن متحقق است در ضمن جمیع افراد خود والف لام عهد خارجی آنرا گویند که از و اشاره بسوی ماهیت وحقیقت بود من حیث اینکه او متحقق است بضمن بعضی افراد متعینه که معلوم باشند صراحة یا قرینة و احتمال خیر تلمیح است بسوی قول صلعم لَا اُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ چنانچه ظاهر و هویداست بر ذی طبع سلیم وعقل مستقیم وحمد عبارت است از تعریف بزبان بر افعال نیک اختیاریه مع تعظیم ظاهری و باطنی با عتقاد و الله علم است برای ذات واجب الوجود که متجمع جمیع صفات کمال باشد و منزه از نقصان و زوال ورب بفتح اول بمعنی پروردگار است و بکسر اول بمعنی جماعت مردمان و بضم اول بمعنی رب خانه از آب انگور و سیب و انار و غیر آن و عالمین جمع عالم است باعتبار انواع و اجناس هم وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ ط ش یعنی حسنات العاقبة ثابتة للمتقین ای نیکوئیهای قیامت ثابت است برای متقیان پس لفظ حسنات از ینجا مقدر است وعاقبة بر وزن فاعلة مصدر است بمعنی پس آمدن و اینجا بمعنی اسم فاعل است بمعنی پس آینده یعنی قیامت و متقین جمع متقی است و متقی عبارت است از کسیکه پرهیز کند از شرک و معاصی کبیره هم وَالصَّلٰوةُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ ش صلوة اسم مصدر است بمعنی طلب کردن رحمت و این جا محتمل چار معنی است یکے رحمت کامله بجهت اسناد با و سبحانه دوم دعا بجهت اسناد آن بمومنین سوم استغفار بجهت اسناد آن بملائکه چهارم تسبیح بجهت اسناد آن بوحوش و طیور و رسول بر وزن فعول بمعنی مفعول است و عبارت است از انسانی که فرستاده باشد او را خدای تعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام بشرط اینکه با وی دینی و کتابی هم باشد ورنه او را نبی گویند و محمد مبالغه محمود است و اینجا نام رسالت پناه است و آل عبارت است از هر مومن متقی و اینجا فقط عترت معصومین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مراد اند بدلالت ذکر صحاب بعقب آن و میگویند که اصل آل اهل است بدلیل اهیل که تصغیر وست زیرا که تصغیر اشیاء را باصل خود میبرد پس ها را ابتداءً بالف بدل کردند

ما بعد اید آن آن بهمزه پس آل شد اصحاب با جمع صاحب است مثل طاهر و اطهار یا جمع صحب است
مثل نهر و انهار و عبارت از کسانی که دریافته باشند صحبت نبی صلعم با ایمان و اجمعین
تاکید است برای شمول هم بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین ش یعنی بدان
ای مخاطب سعادت مند کند ترا خدا تعالی در هر دو جهان که کلمه در اصطلاح عبارت است
از لفظی که موضوع باشد برای معنی مفرد و آن بر سه قسم است اسم و فعل و حرف
اسم آنرا گویند که موضوع باشد برای معنی مستقل که ملحوظ شود و در ذهن آید بی ضمن
شی دیگر نه با یکی از ازمنه ثلثه ماضی و مستقبل و حال است و فعل آنرا گویند که موضوع باشد
برای معنی مستقل که ملحوظ باشد فی ضمن شی دیگر با یکی از ازمنه ثلثه مذکوره و حرف
آنرا گویند که موضوع باشد برای معنی غیر مستقل که ملحوظ نشود و در ذهن نیاید مگر بضمن
شی دیگر و فعل واحد است و افعال جمع آن و افعال بر دو قسم است متصرفه و غیر متصرفه
افعال متصرفه آنرا گویند که از مصادر وی چهل چهل صیغه بر آمده باشند چهار کوه برای
ماضی و چهارده برای مضارع و شش برای امر و شش برای نهی و غیر متصرفه آنرا
گویند که این چنین نبود و چون این بدانستی پس هم بدان که جمله افعال متصرفه سه گونه است
ماضی و مستقبل و حال ش یعنی تمام افعال متصرفه بر سه قسم است یکی ماضی دوم مستقبل
سوم حال چراکه افعال جمع فعل است و فعل مشتمل است بر زمانه چنانکه بدانستی و زمانه منقسم است
بسوی این اقسام ثلثه پس فعل که زمانه جزوی است از اجزای معنی آن نیز منقسم خواهد شد
بسوی این اقسام ثلثه و ماضی صیغه اسم فاعل است از مضی که مصدر است از باب ضرب
یضرب بمعنی گذشتن و اصلش مضوی بود واو و یا در یک کلمه جمع شد نخستین این ها ساکن
بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام نمودند و ضمه ما قبل را بکسره بدل کردند مضی شد
بضم میم و جایز است مضی نیز بکسر میم و مستقبل اسم فاعل است از استقبال بمعنی پیش
کردن که مصدر است از باب استفعال و صیغه مفعول گفتن هم درست است بوجه کما ینبغی
و حال اسم جامد است بمعنی موجود و اگر گوئی که مصنف رحمة الله علیه جمله اقسام کلمه فعل را
ذکر کرد و اسم و حرف را ذکر نکرد این هر دو را چرا ترک نمود خواهم گفت که مصنف رحمة الله علیه

چون خواست تصنیف کتاب در علم تصریف و تصریف در اصطلاح عبارت بود از گردانیدن
لفظ یعنی مصدر را بسوی صیغه های مختلف تا حاصل شود ازو معنیهای مختلف متفاوته
پیش کرد از جملهٔ اقسام کلمه قسمی را که در آن این معنی بسیار بود یعنی فعل و ترک کرد قسمی که
در آن معنی اصلا نبود یعنی حرف و آن قسم را نیز که در آن این معنی کم بود یعنی اسم فاسم
هم و هرچه جز این سه چیز ست مثل امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول غیر آن هم متفرع است
هم ازین سه مثالی برآورده ست هم ازین سه چیز باین طور که مضارع متفرع است از ماضی
و اسم فاعل و مفعول امر و نهی و غیر آن از مضارع چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
فالنظره و چون فارغ شد مصنف رحمة الله علیه از تقسیم فعل بسوی اقسام شروع
کرد در تعریف هر یکی ازین اقسام ثلثه و بیان احکام اینها گفت هم اما ماضی فعلی را گویند
که بزمانه گذشته تعلق دارد ش یعنی ماضی در اصطلاح فعلی را گویند که معنیش تعلق دارد
بزمانه گذشته باینطور که چون فهمیده شود فهمیده شود با وی زمانه گذشته نیز باعتبار
تسمیه کل باسم جزء اگر گوئی که این تعریف مانع نیست چرا که صادق می آید بر لم یفعل
حال آنکه ماضی نیست بل مضارع ست مجزوم بلم و جامع هم نیست چرا که صادق نمی آید بر مثل
عسی و نعم حال آنکه فعل ماضی ست خواهم گفت یعنی تعریفش این نیست که ماضی فعلی را گویند که بنفسه
بزمانه گذشته تعلق دارد بحسب وضع و تعلق لم یفعل بزمانه گذشته ظاهر ست که بنفسه نیست بل
بسبب لم ست پس نه داخل خواهد شد در آن و عدم تعلق مثل عسی و نعم بزمانه گذشته بسبب
استعمال ست نه بحسب وضع پس داخل خواهد ماند در آن و حکمش این ست هم که آخر او
مبنی باشد بر فتحه ش چرا که ماضی فعل ست و اصل در افعال این ست که مبنی باشد پس
اصل ماضی هم این ست که مبنی باشد و اما وجه بنای آن بر حرکت با وجود آنکه اصل در بنا
سکون ست این ست که ماضی مشابه ست باسم که اصلش اعراب ست در وقوع خود صفت نکره
و اما وجه بنای آن بر فتحه پس این ست که فتحه اخف الحرکات ست و فعل باعتبار معنی ثقیل پس ثقیل
را خفیف دادند تا تعادل شود هم قَلَّتْ حُرُوْفُهٗ اَوْ كَثُرَتْ ش یعنی قلیل باشند حروف ماضی
یا کثیر خواه ثلاثی باشد و خواه رباعی آخر او بهر حال مبنی می باشد بر فتحه هم مگر بعارض

ش ای مگر بجهت عروض عارضی آخرش مبنی بر فتحه نمی ماند بل مبنی بر ضمه میگردد یا مبنی بر سکون
و حاصل آنست که آخر ماضی را سه حالست فتحه و ضمه و سکون چراکه ماضی از دو حال خالی نیست
یا واو ضمیر با وی پیوسته است یا نه پس اگر واو ضمیر بوی پیوسته است آخرش مبنی بر ضمه خواهد شد
مثل فَعَلُوا و اگر واو ضمیر بوی متصل نیست نیز از دو حال خالی نیست یا ضمیری از ضمایر
تُ تُمَا تُمْ تِ تُمَا تُنَّ تُ نَا بوی متصل شده است یا نه پس اگر ضمیری از ضمایر مذکوره
متصل شده است آخرش مبنی بر سکون خواهد شد مثل ضَرَبْنَ و ضَرَبْتَ و ضَرَبْتُمَا
و ضَرَبْتُمْ تا آخر و گرنه مبنی بر فتحه هم چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ ش این مثال قلیل الحروفست یعنی ماضی
ثلاثی مجرد و در ایراد سه امثله تنبیه است بآن معنی که عین ثلاثی مجرد را سه حالتست فتحه و کسره
و ضمه هم فَعْلَلَ ش مثال کثیر الحروفست یعنی ماضی رباعی مجرد و در ایراد یک مثال تنبیه است برانکه
که رباعی مجرد را یک بنا است و ثانیه را موزون به گویند بعد ذکر میکنند موزون هر یک را پس
میگویند هم چون ضَرَبَ سَمِعَ كَرُمَ بَعْثَرَ ش پس ضرب موزون فَعَلَ است
یعنی زد آن یک مرد در زمانه گذشته و سمع موزون فَعِلَ است یعنی شنید یک مرد در زمانه
گذشته و کرم موزون فَعُلَ است یعنی بزرگ شد آن یک مرد در زمانه گذشته
و بعثر موزون فَعْلَلَ است یعنی برانگیخت آن یک مرد در زمانه گذشته و چون فارغ شد
مصنف از تعریف ماضی شروع کرد در تعریف مستقبل پس گفت هم اما مستقبل فعلی
را گویند که بزمانه آینده تعلق دارد ش یعنی مستقبل در اصطلاح عبارتست از لفظی
که معنی وی بزمانه آینده تعلق دارد چون فهمیده شود از لفظ فعل فهمیده شود با وی
زمانه آینده نیز مثل فهم جزو در ضمن کل و حکمش آنست که هم آخر او مرفوع باشد ش
یعنی حکم مستقبل ملین است که آخرش مرفوع باشد در واقع بسبب عامل معنوی است یعنی
خالی از عوامل ناصبه و جازمه و وجه اعرابش مشابه اوست باسم بسبب اعتدال و عدد
حروف و حرکات و سکنات هم مگر بعارض ش ای مگر بجهت عروض عارضی آخرش مرفوع
نمی ماند بل گاهی منصوب شود و گاهی مکسور و گاهی ساکن و حاصل آنست که آخر مستقبل
را چهار حالتست ضمه و فتحه و کسره و سکون چراکه مستقبل از دو حال خالی نیست

ضمیر بارز با آخرش پیوسته ست یا نه پس اگر ضمیر بارز با آخرش متصل نیست آخرش مرفوع
خواهد بود مثل یفعل و اگر ضمیر بارز با آخرش پیوسته ست از چهار حال خالی نیست یا ضمیر بارز
واو ست یا الف یا یا یا نون پس اگر ضمیر بارز واو ست آخرش نیز مضموم بود و اگر
ضمیر الف ست آخرش مفتوح بود و اگر ضمیر یا ست آخرش مکسور باشد و اگر نون ست
آخرش ساکن بود فافهم قوله هم چون یفعل یفعل یفعل یفعل مثل ثلاثی مجرد
و درا سه امثله تنبیه ست باینمعنی که عینش هم مکسور بود و هم مفتوح و هم مضموم هم
یُفعلِل مثال مستقبل رباعی ست و درا یک مثال تنبیه ست باینمعنی که
مستقبل رباعی را نیز یک بنا ست مثل ماضی و این همه را موزون به گویند و قوله هم
چون یضرب یسمع ینصر یکرم یفتح مثل موزون ست پس یضرب
موزون یفعِل ست و یسمع موزون یفعَل ست و یکرم موزون یفعُل
موزون یفعلل و چون فارغ شد مصنف از تعریف مستقبل شروع کرد در بیان حال
پس گفت هم اما حال فعلی را گویند که زمانه موجود تعلق دارد یعنی حال در اصطلاح عبارت
ست از فعلی که معنیش بزمانه موجود تعلق دارد مثل کل یا جزء هم و صیغه حال
ست مثل یعنی صیغه حال مانند صیغه مستقبل ست در تلفظ و متغایر ست در معنی و بدانکه
هر یک ازین ماضی و مضارع فعل ست و فعل عبارت ست از کاری که کننده آن را
فاعل گویند و فاعل از دو حال خالی نیست زن ست یا مرد پس اگر زن ست آنرا مؤنث
گویند و اگر مرد ست آنرا مذکر گویند و ایضاً فاعل از سه حال خالی نیست یا یک ست یا دو
یا زیاده از دو پس اگر یک ست آن را واحد گویند و اگر دو ست آن را تثنیه گویند و اگر زیاده
از دو ست آن را جمع گویند و ایضاً فاعل از سه حال خالی نیست یا روبروی یا پس پشت
یا ذات خود پس اگر روبروی ست آنرا حاضر گویند و اگر پس پشت ست آن را غائب نامند
و اگر ذات خود ست آن را حکایت نفس متکلم گویند پس قیاس چنان ست که هر یک ازین
ماضی و مضارع به هیجده صیغه بیرون آیند سه ازان برای مذکر غائب و سه ازان برای
مؤنث غائب و سه ازان برای مذکر حاضر و سه برای مؤنث حاضر و سه برای حکایت نفس متکلم

وسه برای مونث حکایت نفس متکلم لیکن هم و هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند
سش نه زاید ازین باینطور که هم سه ازان شش ای ازهمون چهارده کلمه هم مذکر غائب است شش
ای سه ازان برای مذکر غائب است هم وسه ازان سش ای ازهمون چهارده کلمه هم مونث غائب است
سش ای سه ازان برای مونث غائب است هم وسه ازان سش ای ازهمون چهارده کلمه هم مذکر
حاضر است سش یعنی سه ازان برای مذکر حاضر است هم وسه ازان سش ای ازهمون چهارده کلمه
هم مونث حاضر است سش یعنی ازانها سه برای مونث حاضر است هم دو ازان سش ای ازهمون
چهارده کلمه هم حکایت نفس متکلم است در اول صیغه صیغه واحد ان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث یکسانست
ودر دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر مونث نیز یکسانست سش یعنی دو ازان برای حکایت نفس متکلم است پس جمع
سه اشش شش و شش شش دوازده و دوازده و دو چهارده پس ثابت شده که هر یک ازین
ماضی و مضارع بر چهارده صیغه اند نه زاید و نه کم ازین و بنظر حذف صیغ مکرره گویند که ماضی را
سیزده می آیند سه مشترک یعنی فَعَلْتَ فَعَلْنَا و فَعَلْتُمَا و باقی خاص و مضارع را یازده چهار
مشترک یعنی اَفْعَلُ نَفْعَلُ و تَفْعَلُ و تَفْعَلَانِ و باقی را فافهم و وجه بیرون آمدن ماضی و مضارع
بر چهارده کلمه یعنی بر چهارده صیغه اینست که در شش صیغه حکایت نفس متکلم مذکر و مونث
یکسانست برای اختصار بجهت امتیاز اینها بقراین مثل آواز و غیر آن و در دوم
صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع باضافه جمع بسوی مذکر و مونث نیز یکسانست
برای اختصار و حصول امتیاز بمثل آواز و غیر آن پس چون چهار صیغه ازینده صیغه متروک
شد باقی نماند مگر چهارده فافهم و بدانکه صیغه و صیغ هر دو مصدرست از باب نصر ینصر بمعنی ساختن
وصیغه که در اصطلاح علماء صرف چهارده است از ترتیب حروف مع الحرکات والسکنات ای عبارت
از انچه حاصل شود بجهت ترتیب دادن حروف مع حرکات و سکنات و اگر کوئی که این تعریف
جامع نیست چراکه صادق نمی آید بر لفظ ق بجهت عدم تعدد حروف و حال آنکه صیغه است
بالاتفاق خواهم گفت که صدق صیغه بر لفظ ق مجاز است یا اعتبار ما کان و یا گویند که مراد از
حروف جمع نیست بلکه جنس حرف است خواه یک باشد و خواه دو و خواه زاید ازان چراکه
بدخول لام و الف جنس است و جمع که در دخول الف و لام میباشد بمعنی جنس میگردد فافهم

واگر گوئی که این تعریف بر لفظ ضَرَبْتُ صادق نمی آید بجهت عدم زیاد حرکت از دو در آن وحال آنکه صیغه ست بالاتفاق خواهم گفت که مراد از حرکات جمع حرکت نیست بل جنس حرکت ست خواه یک باشد وخواه متعدد بجهت رعایت الف ولام جنس وهمین حال سکنات ست فافهم واگر گوئی که واو عاطفه که میان حرکات وسکنات ست میخواهد جمعیت این ها را وحال آنکه در بعضی صیغ فقط حرکت یافته می باشد بدون سکون مثل ضَرَبَ وسَمِعَ وکَرُمَ ونَصَرَ وغیر این ها خواهم گفت که واو اینجا بمعنی او ست برای منع خلو از حرکت وسکون یعنی خالی شدن صیغه از حرکت وسکون باین طور که در آن نه حرکت باشد ونه سکون ممنوع ست وجمع شدن این ها در بعض صیغ جائز ست مثل ضَرَبْتُ وضَرَبْنَا وغیر این ها فافهم هم وهر یکی ازین ماضی ومضارع بر دو گونه ست ش یعنی هر هر واحد ازین ماضی ومضارع که مذکور شد بر دو گونه ست باعتبار فاعل یکی معروف ودوم مجهول معروف آن را گویند که فاعلش معلوم بود ومجهول آنرا گویند که فاعلش غیر معلوم بود وتحدید وتعریف هر یک ازین ها مع تنقیح وتوضیح مسطور ست در کتب مبسوطه واینجا همین قدر که مذکور شد کافیست هم وهر یک ازین معروف ومجهول که مذکور شد بر دو گونه ش یکی اثبات ودوم نفی بدانکه اثبات مصدر ست از باب افعال بمعنی ثابت کردن ونفی مصدر ست از باب ضرب یضرب بمعنی دور کردن واینجا اثبات ونفی بمعنی مثبت ومنفی ناصحیح شود وحمل این ها بر فعل ومثبت فعلی را گویند که معنی مصدری او ثابت باشد در فاعل او مثل ضَرَبَ زَیْدٌ یعنی بزد زید ومنفی آنرا گویند که معنی مصدری ثابت نباشد در فاعل او مثل مَا ضَرَبَ زَیْدٌ یعنی نزد زید برای افهام وتفهیم مبتدیان میگویند که مثبت عبارتست از فعل که در ان معنی کردن یافته شود ومنفی آنرا گویند که در ان معنی نکردن یافته شود فافهم

هم اثبات فعل ماضی معروف ش

یعنی اینجا بحث فعل ماضی معروف مثبت ای این بحث فعل ست چنان فعل که ماضی ست وچنان ماضی که معروف ست وچنان معروف که مثبت ست وفعل بفتح فا وسکون عین مصدر ست از باب فتح یفتح بمعنی

آن چند امور اند که ترک کردن ذکر فاعل بجهت تعظیم آن پس نگهدارے او را از زبان خود
دوم ترک کردن فاعل بجهت تحقیر آن پس نگهدارے زبان خود را از ان سوم عدم علم
بفاعل چهارم قصد بجهد و فعل از هر فاعلیکه باشد مثل قتل الخارجی پس غرض متکلم
قتل او ست نه معرفت قاتل آن فافهم واگر گوئی که در بیان مجهول موجب ضم اول
وکسر ما قبل آخرش چیست خواهم گفت سببش اینست که چون معروف و مجهول بسبب
متغایر بودند ناچار شدند از تغایر لفظی میان اینها پس متغایر ساختند او را بسوی فعل
بضم اول وکسر ثانی تا بعید شود از اوزان آن و در صورت کسر اول وضم ثانی اگرچه این
غرض مذکور حاصل میشد لیکن لازم می آید خروج از کسره بسوے ضمه واین انتقال
است از انچه لازم آمده است در صورت ضمه اول وکسره ثانی اعنی خروج از ضمه بسوے کسره
چراکه این طالب خفت است بعد ثقالت بعضے گویند که در بناے مجهول ضمه اول عوض
مرفوع محذوف است واین جزو است وانیکه عوض مرفوع محذوف مفعول مرفوع
نه غیر آن وگرنه لازم آید نصب مفعول بعد مجهول واین ممتنع است بالاتفاق فافهم
وچون فارغ شد مصنف رحمة الله علیه از ذکر وبیان اثبات شروع کرد در ذکر بیان
نفی در فصل علحده پس گفت هم فصل این همه که گفته شد مثل از مثل فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوا
تا آخر وفُعِلَ فُعِلَا فُعِلُوا تا آخر هم بحث اثبات فعل ماضی معروف مجهول مثبت بود مثل
پس اکنون هم چون خواهی مثل تو اے متعلم هم که نفی بنا کنے مثل فعل ماضی معروف
ومجهول منفے بسازے هم ماے نفے در اول او در آر مثل انیکه مائیکه براے نفی است
نه براے استفهام ونه موصوله ونه موصوفه وغیر آن ما ولا نفے در اول همون ماضی معروف
ومجهول بیار لیکن دخول ما در اول ماضی کثیر بود ودخول لا قلیل مثل لا تصدق ولا صلی
ترک نمود مصنف رحمة الله علیه ذکر لا را واکتفا نمودند کما بنظر آنکه استعمال لا قلیل است و
قلیل بمنزله نادر است ونادر بمنزله معدوم هم وشروع کرد در ذکر کیفیت عمل وگفت
هم ماے نفی در لفظ ماضی مثل خواه معروف باشد وخواه مجهول هم هیچ عمل نمیکند
مثل یعنے بهیچ وجه تغیر وتبدیل نمیکند بجهت بنای ماضی هم میزان طریق باشد

ش یعنے اگر خالی از واو وضمایر نَ تَ تُمَا تُم تِ تُمَا تُنَّ تُ نَا است بلفظ بفتحہ ماند واگر متصل بواو است مبنی بہ ضم باشد واگر با یکے ازین ضمایر مذکورہ متصل بود مبنے بہ سکون باشد وچون اینجا شک باقی ماندہ بود کہ آیا ماے نفی در معنے عامل است یا غیر عامل دفع کرد اورا بقول خود ص اما در معنے عمل کند ش یعنے لیکن ماے نفی در معنے البتہ تغیرے پیدا کند وچون این قول متضمن سوال بود کہ عمل او در معنی چیست جواب داد از و بقول خود م یعنے مثبت را بمعنے منفی گرداند ش ای عمل او در معنی اینست کہ فعل ماضی معروف ومجہول را منفی میکند وچون معروف اصل است بہ نسبت مجہول مقدم کرد اورا بر مجہول وگفت

م بحث نفی فعل ماضی معروف ش

اے ہذا بحث فعل ماضی معروف بمنفی یعنے آنچہ مے گوییم بحث فعل ماضی است بیان ماضی کہ معروف است وبیان معروف کہ منفی است فافہم ش

م ما فَعَلَ مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوْا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا

بدانکہ این ہمہ صیغ مذکورہ جایز اند بحرکات ثلثہ در عین اما مفتوح العین خود ہم مستعمل است وہم موزون آن ومکسور العین ومضموم العین خود ش مستعمل است بل موزونش است فافہم وچون فارغ شد از ذکر بحث فعل ماضی معروف منفی شروع کرد در بیان ماضی منفی مجہول وگفت

م بحث نفی فعل ماضی مجہول ش

ای ہذا بحث فعل ماضی مجہول منفی اعنی آنچہ گفتہ خواہد شد بحث فعل ماضی است بیان ماضی کہ مجہول است بیان مجہول کہ منفی است

م مَا فُعِلَ مَا فُعِلَا مَا فُعِلُوْا مَا فُعِلَتْ مَا فُعِلَتَا مَا فُعِلْنَ مَا فُعِلْتَ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُمْ مَا فُعِلْتِ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُنَّ مَا فُعِلْتُ مَا فُعِلْنَا ش

باید دانست کہ چون فارغ شد مصنف رح از ذکر ماضی شروع کرد در بیان مضارع وطریق ساختن آن پس گفت م فصل ش یعنے این فصل در بیان ... کہ گفتہ شد بحث فعل ماضی معروف ومجہول مثبت ومنفی بود ش چون خواہے کہ تو اے مخاطب کہ فعل مضارع بنا کنے

ای لبسازی پس این چنین کن که هم یکی را از علامت های مضارع در اول ش ای در ابتدای او
ای همان ماضی هم در آر ش ای بیار هم و علامت فعل مضارع چهار حرف اند ش یعنی
آنچه بدان فعل مضارع ساخته شود چهار حرف ست یکی ازان الف دوم ازان تا سوم ازان یا
وچهارم ازان نون چنان این همه هم که مجموع وی ست ای این همه هم لفظ اتین ست
که صیغهٔ جمع مونث غائب ماضی ست از اتیان بمعنی آمدن که مصدر ست از باب ضرب یضرب
بیاید یا مجموعهٔ این ها لفظ ثانی و صیغهٔ متکلم مع الغیر مضارع آنست از همین مصدر و باب
مذکور بیاید و چون این همه علامت ها را بدانستی پس بدانکه هم الف وحدان حکایت نفس متکلم
راست ش یعنی الف علامت آن فعل مضارع است که برای وحدان حکایت نفس متکلم بیاید
مثل أفعل و وحدان جمع واحد ست مثل مردان که جمع امرد ست هم و تا برای هشت کلمه است
ش یعنی تا علامت هشت فعل است چنان هشت کلمه که هم سه ازان ش ای همون
هشت کلمه هم مذکر حاضر است ش یعنی سه ازان هشت کلمه خاصه برای مذکر حاضر است
هم و سه ازان ش ای از همون هشت کلمه هم مونث حاضر است ش ای خاصه برای
مونث حاضر است هم و دو ازان ش از همان هشت کلمه هم واحد و تثنیه مونث غائب است
ش ای خاصه برای واحد تثنیه مونث غائب است هم و یا برای چهار کلمه است ش ای یا
علامت چهار فعل است چنان چهار فعلست که هم سه ازان ش از همان چهار هم مذکر غائب است
ش ای خاصه هم و یکی ازان ش ای از همون چهار کلمه هم جمع مونث غائب است ش
ای خاصه برای جمع مونث غائب است هم و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم است
ش یعنی نون علامت فعل مضارع ست که برای حکایت نفس متکلم مع الغیر بود
و زیادت لفظ را العبد لفظ برای غائب ست که از سهو ناسخ است والله اعلم
و در هفت کلمه نون اعرابی ای نونی که بدل اعراب است [illegible]
هفت کلمه این است چهار تثنیه که یکی ازین ها تثنیه مذکر غائب است و دوم تثنیه مونث غائب است
و سوم تثنیه مذکر حاضر است و چهارم تثنیه مونث حاضر و دو جمع مذکر غائب حاضر
ای دو کلمه ازان هفت کلمه که در آن ها نون اعرابی در آید جمع مذکر غائب است و جمع مذکر حاضر

ویکی ازان هفت کلمه که در آن نون اعرابی درآید واحد مؤنث حاضر ست و خلاصه مراثمییت که چون خواهند که مضارع لبسازند حرفی از حروف آتین که سوم زوید را رابعه است در اول ماضی می آرند و فا را ساکن میکنند و لام کلمه را ضمه میدهند و بعد ازان بنگرند که ماضی ثلاثی مجرد است یا غیر آن پس اگر ماضیش ثلاثی مجرد ست باز بنگرند که بر وزن فَعَلَ است یا فَعِلَ یا فَعُلَ پس اگر بر وزن فَعَلَ ست عین مضارع او را سه حالت است یکی ضمه چون نَصَرَ یَنْصُرُ و دیگری کسره چون ضَرَبَ یَضْرِبُ سوم فتحه چون فَتَحَ یَفْتَحُ و اگر ماضیش بر وزن فَعِلَ ست عین مضارع وی را دو حال باشند یکی فتحه چون عَلِمَ یَعْلَمُ و دیگرے کسره چون حَسِبَ یَحْسِبُ و اگر ماضی او بر وزن فَعُلَ ست پس عین مضارعش نمے شود مگر مضموم چون کَرُمَ یَکْرُمُ حروف مضارعت درین همه ها معروفاً مفتوح میشوند و مجهولاً مضموم چنانچه خواهی دانست و اگر ماضی ثلاثی مجرد نیست غیر از دو حال خالی نیست یا چهار حرفیست یا نه پس اگر چهار حرفیست حرف مضارع در مضارع آن مضموم مے شود و ماقبل آخر معروفاً مکسور و مجهولاً مفتوح چون اَکْرَمَ یُکْرِمُ و صَرَّفَ یُصَرِّفُ و قَاتَلَ یُقَاتِلُ و دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ و اگر چهار حرفی نیست نیز از دو حال خالی نیست مصدر بهمزهٔ وصل ست پس اگر مصدر به همزه وصل است حروف مضارع در مضارع آن مفتوح مے شود و ماقبل آخرش مکسور معروفاً و مجهولاً حروف مضارع مضموم باشند و ماقبل آخرش مفتوح چون اِجْتَنَبَ یَجْتَنِبُ و اِنْفَطَرَ یَنْفَطِرُ و غیر آن و اگر مصدر بهمزه وصل نیست در مضارع آن حروف مضارع و ماقبل آخر هر دو مفتوح باشند چون تَقَبَّلَ یَتَقَبَّلُ و تَدَحْرَجَ یَتَدَحْرَجُ و غیر آن

فافهم والله اعلم

بحث اثبات فعل مضارع معروف

ای بدانکه بحث فعل مضارع معروف یعنی آنچه مذکور خواهد شد بحث فعل ست چنان فعل که مضارع است چنان مضارع که مثبت ست چنان مثبت که معروف ست یَفْعَلُ میکند یا خواهد کرد آن یک مرد در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب از فعل اثبات فعل مضارع معروف و اگر گوئی که میکند یا خواهد کرد گفتی و آنچه مشهور بود یعنی میکند و خواهد کرد نیز گفته

قوله ای بدانکه مضارع معروف باشد و درین ابواب علامت مضارع مفتوح بود ۱۲

خواهیم گفت که در فعل مضارع اختلاف ست بعضے میگویند که موضوع ست برای حال و مجازاً در استقبال و بعضے میگویند که حقیقت در استقبال و مجاز ست در حال و صحیح آنست که مشترک ست میان حال و استقبال و نحویان متفق اند برین معنے که واو عاطفه برای جمع می آید و واو که فارسیش یا باشد برای یکے از دو ربا را یدازان و چون در معنے مشهور که بواو عطف ست جمع میان حقیقت و مجاز لازم مے آید و با عموم مشترک یعنے اراده جمع معانی لفظ مشترک و این هر دو ممنوع بودند چنانچه مذکور ست در موضع خود ازان عدول نموده میکند یا خواهد کرد گفته شد فافهم والله اعلم یَفْعَلَانِ میکنند یا خواهد کرد آن دو مردان بزمانه حال و یا استقبال صیغه تثنیه مذکر غائب لفظاً اثبات فعل مضارع معروف یَفْعَلُوْنَ میکنند یا خواهند کرد آن همه مردان در زمانه حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف

هم يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُوْنَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ يَفْعَلْنَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ تَفْعَلُوْنَ تَفْعَلِيْنَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ اَفْعَلُ نَفْعَلُ سش

و بدان که این همه فعل مثلث العین ست و مفتوح العین خود هم معروف مستعمل ست و موزون آن نَفْعُلُ نیز و مضموم العین و مکسور العین خودش مستعمل نیست و موزونش مستعمل ست چون یَضْرِبُ و یَنْصُرُ هم و چون فارغ شد از بحث معروف شروع کرد در بحث مجهول بفصل علیحده و گفت هم **فصل** این همه که گفته شد ش از مثل یَفْعَلُ یَفْعَلَانِ یَفْعَلُوْنَ تا آخر هم بحث اثبات فعل مضارع معروف بود ش یعنے بحث فعل مضارع مثبت معروف بود هم چون خواهی تو ش ای مخاطب هم که فعل مضارع مجهول بنا کنی ش ای بسازی پس طریقش اینست که هم علامت مضارع را ضمه و ش که الف و تا و یا و نون ست ضم کن ای مضموم گردان و اگر مضموم نباشد هم و عین کلمه را فتحه و ش یعنے ما قبل آخرش را مفتوح گردان هم در دو حال ش اے در حال کسره و ضمه و اگر مفتوح باشد همچنان بگذار هم و لام کلمه را بر حالت خود بگذار ش ای از حرفے که در آخر او ست متعرض مشو هم تا فعل مضارع مجهول گردد ش یعنے نهایت این همه اعمال حصول مجهولیت فعل مضارع است

هم بحث اثبات فعل مضارع مجهول سش

یعنے ہذا بحث فعل مضارع مثبت مجہول این بحث مضارع مجہول است

م یُفْعَلُ یُفْعَلَانِ یُفْعَلُوْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ یُفْعَلْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ تُفْعَلُوْنَ تُفْعَلِیْنَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ ش

بدانکہ برای خصوصیت الف متکلم وحدان و نون متکلم مع الغیر و تا بہ نسبت کلمہ و یا چہار کلمہ اگرچہ توجہ ممکن ہست چنانچہ مبین و مسطور است در کتب مبسوطہ لیکن باوجود آنکہ قابل فہم نیست و بیانش مستلزم طوالت ہست حق آنست کہ این محل امر سماعی ہست قیاس را در و مجال نیست لہذا فروگذاشتہ شد **فائدہ** بدانکہ مضارع صلاحیت ہر یک از زمان حال و استقبال میدارد یعنے مشترک ہست میان این ہا چنانچہ ایمای بر آنچہ رفتہ اما چون لام مفتوح بر او داخل مے شود خاص میگردد برای حال مثل لَیَفْعَلُ یعنے آنکہ ہر آئینہ میکند آن یک مرد و چون سین و سوف بر او آوردہ مے شود خاص میگردد برای استقبال مثل سوف یَضْرِبُ و سَیَضْرِبُ یعنے قریب ہست کہ خواہد زد آن یک مرد و سین برای قریب میآید و سوف برای بعید و اگر گوئے جائیکہ لام و سوف ہر دو جمع میشوند آنجا چہ باید کرد مثل قولہ تعالی **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى** الخ جواب آنجا لام را از معنے حالیت مجرد میکند فقط معنے تاکید مراد میگیرند چراکہ لام موضوع ہست برای چیز یکے تاکید دوم حالیت یعنے گردانیدن مضارع محض برای حال فافہم واللہ اعلم و چون فارغ شد مصنف رحمۃ اللہ علیہ از بحث مضارع مثبت معروفاً و مجہولاً شروع کرد در بحث مضارع منفے بفصل علیحدہ و گفت

فصل ہم انیہم کہ گفتہ شد شش از مثل لَیُفْعَلُ لَیُفْعَلَانِ لَیُفْعَلُوْنَ و لَیُفْعَلُ لَیُفْعَلَانِ لَیُفْعَلُوْنَ تا آخر ہم بحث اثبات فعل مضارع مجہول بود **ش** یعنے بحث فعل مضارع معروف و مجہول مثبت بود ہم چون خواہے تو ش ای متعلم کہ نفے سش ای فعل مضارع منفے بلا این جار مجرور متعلق نفے ہست ای منفے کہ بسبب لا ہست نہ تغییر آن از مثل لم و لن و غیر آن چراکہ حکم آن میباید یعنی بیان عمل کن انشاء اللہ تعالی ہم بلا بنا کنی ش ای بنا بیس طریقش نیست کہ ہم لا ئیکہ موضوع برای نفی ہست در اول وش آنکہ فعل مضارع خواہ معروف باشد و خواہ مجہول ہم در آرش ای بیارد لا ئیکہ موضوع

برای نفی ست هم در لفظ فعل مضارع شش خواه معروف باشد و خواه مجهول هم هیچ عمل نمیکند سش ای آخر وی را هیچ تغیری نشید هم چنانچه بود همان فعل مضارع همبران ای نیز هم بران طریق باشد سش ای چیا باشد همان فعل مضارع همچنین فقط یاگاهی فعل مضارع داخل مے شود و لفظاً در آن هیچ عمل نمیکند اما ما و لا هر یک ازین ها هم عمل در معنے میکند که فعل مضارع مثبت را بمعنے فعل مضارع منفے میگرداند شش و خفش میگوید که شنیده ام از بعض عرب جزم بلا از ناقصه نیز و قتیکه با قبلش صالح و خول کے باشد مثال جِئْتُ اَلَّا یَکُوْنَ لَهٗ عَلَیَّ حُجَّۃٌ ای جِئْتُہٗ کَیْ لَا یَکُنْ لَهٗ عَلَیَّ حُجَّۃٌ یعنے آمدم من او را تا نباشد برای او بر من حجتے و مصنف این جا فقط لا را ذکر کرد و ما را فرو گذاشت هر چند که او هیچ مثل لا بود که بعت آنکه دخول لا بر مضارع کثیر ست و دخول ما قلیل و دخول ما بر ماضی کثیر ست و دخول لا قلیل و لا عبرت بالقلیل فافهم

هم بحث نفی فعل مضارع معروف شش

ای هذا بحث فعل مضارع معروف منفے یعنی این بحث نفی فعل مضارع ست که معروف و منفی است

هم لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل +

هم بحث نفی فعل مضارع مجهول شش

ای هذا بحث فعل مضارع مجهول منفے

هم لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل شش

و چون فارغ شد مصنف رحمۃ اللہ علیہ از بحث مضارع منفے بلا شروع کرد در بحث مضارع منفے بلن تفعیل علمحده و گفت هم فصل انیمه که گفته شد شش از مثل لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون تا آخر هم بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود شش ای بحث فعل مضارع معروف و مجهول بود هم چون خواهی تو شش ای مخاطب هم که نفی تاکید بلن بنا کنے سش ای فعل مضارع منفے بلن بسازی پس طریقش بنیست هم که کلمه لن شش که موضوع برای

نفی موکد است هم دراول او مثل ای مضارع هم درآرش ای بیارهم واین نفی را
ش در اصطلاح صرفیان هم نفی تاکید بلن گویند ش ای نفی موکد بلن گویند هم
و کلمهٔ لن در فعل مضارع بر پنج محل نصب کند مثل اے کلمهٔ لن در فعل مضارع چون
درآید در پنج صیغه نصب میکند هم وآن پنج محل ش که دران کلمهٔ لن نصب میکند
هم اینست مثل یفعل هم واحد مذکر غائب مثل تفعل هم واحد مونث غائب مثل
تفعل هم واحد مذکر حاضر ش افعل هم وحدان حکایت نفس متکلم مثل نفعل
حکایت نفس متکلم مع الغیر هم وازهفت محل نون اعرابی ساقط گرداند ش اے
ازهفت صیغه نون نفی را که بدل اعراب آید دور میکند آن هفت محل این است هم یکی تثنیه مثل
یکے تثنیه مذکر غائب مثل یفعلان دوم تثنیه مونث غائبه مثل تفعلان سوم تثنیه
مذکر حاضر مثل یفعلان چهارم تثنیه مونث حاضر مثل تفعلان و دو جمع یکے جمع مذکر غائب
یفعلون و دوم جمع مذکر حاضر تفعلون یکے واحد مونث حاضره مثل تفعلین و در دو کلمه
که باقی ماند مذکور الا هم هیچ عمل نکند ش وآن دو کلمه که دران کلمه هیچ عمل نمیکند
اینست یفعلن جمع مونث غائب و تفعلن جمع مونث حاضره و در همه کلمه عمل در معنی کند.
یعنی حال را از معنی فعل مضارع دور میکند و معنی استقبال را پیدا آرد مع تاکید نفی و خلاصه
نفی برآید و است که لفظ لن چون بر فعل مضارع درآید باعتبار لفظ هم عمل میکند و باعتبار
معنی هم اما عملش باعتبار لفظ اینست که در صیغ خمسه وحدان نصب میکند و از هفت تثنیه
نون اعرابی را دور میسازد فقط و باعتبار معنی عملش اینست که معنی حال دور میکند و معنی
استقبال مع تاکید نفی باقی دارد فافهم والله اعلم بالصواب

هم بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف ش

ای هذا بحث فعل مستقبل معروف منفی موکد بلن یعنی این بحث فعل مستقبل معروف است
چنان فعل مستقبل که منفی موکد است بلن لن یفعل هرآئینه نخواهد کرد آن یک مرد
در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب لفظ نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف
هم لن یفعل لن یفعلا و لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا و لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا

لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجہول

ھم لن یُفعل لن یُفعلا لن یُفعلوا لن تُفعل لن تُفعلا لن یُفعلن لن تُفعل لن تُفعلا لن تُفعلوا لن تُفعلی لن تُفعلا لن تُفعلن لن اُفعل لن نُفعل

نفی ہر آئینہ کردہ خواہد شد یا دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانہ استقبال بصیغہ تثنیہ و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر فقط نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجہول و اگر گوئے نواصب فعل مضارع چہار حرف اند اَن و لن و کی و اذن و اصل درین ہا اَن ہست چنانچہ مصرح است در کتب مبسوطہ پس باعتبار ترک اصل یعنے اَن ہست و قیام فرع یعنے لن مقام آن لازم آمد ترجیح مرجوح و باعتبار آنکہ از جملہ فروع لفظ لن را اختیار کردہ و باقی را فرو گذاشت لازم آید ترجیح بلا مرجح و این ہر دو محال ہست و ممنوع خواہم گفت بعضے در جواب میگویند کہ در اصلیت اختلاف ست بعضے میگویند کہ اصل اینہمہ ہا لن ست و اکثر بر آنند کہ اَن ست و شاید کہ مختار مصنف رحمۃ اللہ علیہ قول بعض است لہذا ذکر نمود از جملہ این ہا لن را فرو گذاشت بواقی را انتہے مع آنکہ این اختلاف در کتا بے از کتب درسیہ و غیر درسیہ این فن بنظر این احقر نیامدہ و بعد ازان گفتہ کہ وجہ نصبش اینست کہ در اصل لا اَن بود ہمزہ را برای تخفیف دور نمودند و بجہت اجتماع ساکنین الف را ساقط کردند لن شد و اَن مشابہ اَنَّ ہست در صورت و اَن ناصب ست بالاتفاق بجہت مشابہ فعل متعدے پس ہمچنین اَن نیز بجہت مشابہت اَنَّ و چون کہ اسم اصل ست در اعراب و فعل فرع آن پس عمل نمود اصل در اصل و فرع در فرع انتہے و پوشیدہ نیست کہ این کلام مخالف کلام اول ست فافہم و بعض در جواب میگویند کہ وجہ ذکر آن و ترک بواقے این ست کہ آن اگرچہ اصل این ہمہ ہا ہست اما ذکرش موجب تطویل است کہ ابتدیہ از فہم مبتدی بعید ست زیرا کہ اگر آنرا ذکر نمودے ناچار بیان کردے این معنی را کہ اَن بجائے کہ نواصب اعرابی بباید بنگیند و در ہیچ محل نصب کند و در لفظ ہیچ عمل نمیکند و با فعل بمعنے مصدر گردد مجازاً و حقیقتاً ظاہر ست کہ بمعنے مصدر ہے و مجاز حقیقت تطویل بلا طائل است

وبعید از فهم مبتدی واگر سے را ذکر نمودی لازم شدی ذکر این معنی که ماقبلش علت میشود
برای مابعد آن وظاهر ست که فهم علت ومعلول بعید ست از فهم مبتدی واگر اذن را
ذکر نمودی لازم شدی بران ذکر این معنی که شرط نصبش اینست که فعل مستقبل مفرع باشد
برای او واعتماد نکرده باشد برماقبل از مبتدا وموصوف وموصول وذوالحال وغیرانها
وظاهر ست که مبتدی را فهم مبتدا وموصوف وموصول وذوالحال واعتماد کردن برانها
نهایت متعسر ست واگر گوئی که براین تقدیر ذکر آن هم این جا غیر مناسب ست چرا که چون
ذکر نمود ورا ضرور ست که ذکر کند این معنی را که لن در پنج محل نصب میکند واز هشت جا
نون اعرابی را ساقط گرداند برای نفی تاکید مے آمد ودر افاده معنے اختلاف ست وظاهر ست
که مبتدی را فهم نصب واعراب وتاکید وتائید نهایت مشکل ست پس چه تخصیص ذکر این چیست
وخواهم گفت که مراد از نصب اینجا محض حرکت فتحه ست نه معنے اصطلاحی آن ونون اعرابی
اینجا بمنزلهٔ علم است مر آن نونات را که در صفت محل باشد وتاکید بمعنے تقریر ست واثبات
وتائید بمعنے همیشگی است ودعوی عدم فهم مبتدی این معنے را فقیر ست برفهم آن اینست
تقریر بعض از شارحین این متن متین وفیه ومافیه وجواب شافی اینست منظور مصنف رح
این ست که ذکر کند فعل مضارع را اثباتا ونفیا وچونکه نفی فعل مضارع بلن بود نه اخوات
آن ذکر نمود لن را او فرو گذاشت بواقی را ووجه اهمال لما مشارکت اوست بلم ودرین لم
ووجه اختیار لم بر لما اینست که لم اصل ست ولما فرع آن چنانچه مشهور ست فافهم والله اعلم
بالصواب مر اگر گوئی که وجه اسقاط نونات اعرابی چیست خواهم گفت که ساقط میکند
ناصب این نونات را بجهت حمل آن بر جازم چرا که جزم در افعال بمنزلهٔ جر ست در اسما پس
چنانچه حمل نموده شده ست نصب بر جر در اسما حمل نموده شد نصب بر جزم این جا
وحذف کرده شدند آن نونات که حذف میشد در حالت قیاس جزم فافهم والله اعلم
وچون فارغ شد از ذکر نواصب شروع کرد در ذکر جازم فعل مضارع وان لم ست ولما
ولام امر وان شرطیه واسمائی که متضمن معنے شرطیه باشند وگفت هم فصل این همه که
گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل ودر پیش آیند بحث نفی که موکد است بلن بود واکنون هم چون

خواهی شش ای مخاطب هم که نفی جحد بلم بنا کنی شش ای نفی که موکد است بلم بسیار است
بجد بسیاری در جحد چهار لغت ست جحد بفتح اول وثانی وجحد بضم اول وثانی وبزیادت واو
ساکن اینهمه مصدر است از باب منع یمنع بمعنی آشکار کردن و بمعنی گویا که بمعنی از دانسته
انکار کردن ست جحد به ها جحود بمعنی سعی کردن است وازین که گفته شد ثابت گردید که
اضافه بسوی جحد از قبیل اضافه عام ست بسوی خاص و وجه تسمیه این نفی بنفی جحد اینست
که اکثر این نفی یعنی نفی بلم مستعمل شود در مقام آشکار و طریق بنای این نفی اینست
که لم ای کلمه لم هم در اول فعل مضارع در آر شش ای بیار هم و لم در فعل مضارع
در پنج محل جزم میکند شش چون ای هم اگر در آخر او شش ای در آخر فعل مضارع هم حرف
علت نباشد واگر باشد ساقط گردانش شش یعنی اگر آن فعل مضارع متصل لام نبود واگر در آخرش حرف علت باشد
بجهت جزم ساقط شود و حرف علت سه است واو یا الف یعنی حروف علت سه است
یکی واو دوم یا سوم الف یکه منقلب شده از واو ویا واز عبارت متن فهمیده باشد که الف
الف مطلق از حروف علت ست چنان حروف علت که مجموعه وی ای مجموع همون حروف
علت کلمه وای باشد که از اندوه وغم ورسیدان درد و رنج مستعمل شود چنانکه ناظمی گوید
شعر حرف علت نام کردم واو الف ویای را * هر کرا دردی رسد ناچار گوید وای را
قوله هم چنانچه لم یدع ولم یرم لم یخش شش حرف علت سه است واو والف ویا که مجموعه وی وای باشد مثال
افعالست که با آخرانها حرف علت بود بجهت دخول لم ساقط گردیده چه اصل لم یدع یدعو بود صیغه واحد مضارع
غائب از باب نصر ینصر از دعا و دعوة بمعنی خواندن چون لم بر او داخل شد علامت جزمی سقوط
حرف علت شد لم یدع گشت ولفظ دعوت مثلث الفا است تا انجی گفته ست و بمعنی
خواندن بخوردن دعوة است خواندن بخود دعوت ست در حرب خواندن نابود یاری
کنان واصل لم یرم یرمی بود صیغه واحد مذکر غائب از باب ضرب یضرب از رمی و رمی
بمعنی تیر انداختن چون لم بر او داخل شد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یرم
گردید واصل لم یخش یخشی بود صیغه واحد مضارع غائب از باب سمع یسمع از خشیه
بمعنی ترسیدن چون لم بر او داخل شد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یخش شد

واگر گوئی که سه امثله چرا آورد خواهم گفت فعلی که از حروف اصولش حرف علت آنرا معتل گویند
و معتل بر سه قسم ست معتل فا و معتل عین و معتل لام چرا که فعل معتل از سه حال خالی نیست یا حرف
علت در ان بجای فاست یا بجای عین یا بجای لام پس اگر بجای فاست آن را معتل فا گویند
و آن نیز منقسم میشود دیگر بر دو قسم یکی معتل فا واوی مثل وَعَدَ دوم معتل فا یائی مثل یَسَرَ و معتل فاء
الفی نمی شود بجهت تعذر ابتدا بسکون واگر بجای عین ست آن را معتل عین گویند واگر بجای لام ست
آن را معتل لام گویند واین هر دو نوع بر سه قسم ست یکی واوی چون یقول یدعو دوم یائی چون
یبیع و یرمی سوم الفی چون یقال و یباع و یرمی و یخشی پس لم یدع مثال معتل لام واوی ست
و لم یرم مثال معتل لام یائی و لم یخش مثال معتل لام الفی ست هم وازهفت محل نون
اعرابی را ساقط گردانند و آن هفت محل اینست تثنیه مذکر غائب چون یَفعَلان و جمع
مذکر غائب چون یفعلون و تثنیه مونث غائب چون تفعلان تثنیه مذکر حاضر و تفعلان جمع
مونث حاضر چون تفعلون و واحد مونث حاضر چون تفعلین و تثنیه آن چون تفعلان
واگر گوئی که این نونات را نون های اعرابیه چرا میگویند خواهم گفت که وجه تسمیه اینها باعرابیه
این ست که این ها نسبتی دارند باعراب یعنی علامات اند برای او ولهذا اعرابیه خوانند واگر گوئی
که این ها چرا علامت اعراب مثل حرکت خواهم گفت بجهت آنکه چون واجب شد معرب شدن
این افعال سبعه مذکوره و اعراب نمی شود مگر در آخر کلمه و آخر این افعال ساکن میشود چرا که آخر
این ها ضمایر متصله اند بآن ها که بمنزله جزء کلمه گردیده و نه ممکن بود اجرای اعراب بر اینها واجب بود
زیاده حرف اعراب چونکه زیاده حروف علت غیر ممکن بود زیاده نموده شدن نون بجهت مناسبت آن
با اینها هم و در دو محل در لفظ هیچ عمل نمیکند و آن دو محل اینست جمع مونث غائب حاضر و در همه کلمات عمل
در معنی کند یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی وازان دو صیغه یکی جمع مونث غائب است مثل یفعلن و دیگر جمع
مونث حاضر ست مثل تفعلن بجهت آنکه این دو فعل مبنی اند بسبب اتصال نون جمع اناث با اینها و نفی غیر متاثر میباشند و
کلمه لم چرا بر صیغه مستقبل را بمعنی ماضی منفی گردانید یعنی همه کلمات مستقبل را خواه متاثر شده باشد و خواه نباشند بمعنی ماضی
منفی میگرداند چرا که لم موضوع ست برای انکار و انکار نمی شود مگر در زمان ماضی پس ثابت شد
که مضارع را سه حال ست اگر را و لم و لما داخل میشود بمعنی ماضی میگردد و اگر لام مفتوح در آید

بمعنی حال پیدا شد و اگر حرف تاکید و شرط و سین و غیره لاحق شود بمعنی استقبال گیرند

م بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف ش

ای آنچه مذکور خواهد شد بحث فعل مستقبل معروف منفی جحد بلم است

م لم یفعل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا
لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول

لم یُفعَل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل
لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم یفعلن لم افعل لم نفعل ش

و بدانکه خلاصه تقریر عمل لم اینست که چون لم بر فعل مستقبل درمی آید عمل میکند عمل لفظی و معنوی اما عمل لفظی اینست که در صیغ واحد آن جزم میکند و امثله سه جمع نون اعرابی را دور میکند و عمل معنوی او اینست که مضارع مثبت را بمعنی ماضی منفی میگرداند و بدانکه لم در ضرورة غیر جازم هم می آید و جائز نیست فصل درمیان لم و مجزوم آن و جائز است حذف مجزوم از ما بعد وی فافهم والله اعلم و چون فارغ شد مصنف رحمة الله علیه از بیان نواصب جوازم شروع کرد در بیان کیفیت لحوق نون تاکید و در بیان تغیرات که واقع میشود در وقت لحوق آن بآخر فعل مضارع و گفت م **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود اکنون چون خواهی لام تاکید یا نون تاکید جمع کنی ش ای مخاطب م که نون تاکید بلام تاکید بنا کنی ش ای چون خواهی که فعلے م با نون تاکید بنا کنی ش ای بسازی پس این چنین کن که لام مفتوح که او را در اصطلاح این فن لام تاکید گویند م لام در اول مستقبل در آر ش ای بیار م و نون تاکید در آخر او زیاده کن ش ای در آخر فعل مضارع زیاده کن و چون احکام اقسام نون تاکید در بعض امور متباین بود لهذا شروع کرد در بیان اقسام آن و بعد از ان در بیان احکام هر واحد از ان پس گفت م و نون تاکید دو نون است ش بحث استقرار م یکی نون ثقیله است دوم نون خفیفه ش و چون فارغ شد در تعریف هر یک از نون ثقیله و خفیفه

گفت هم نون ثقیله نون مشدّد را گویند شش ای نون ساکن که بر وی تشدید بود هم و نون خفیفه
نون ساکن را گویند شش ای نونی را که بر وی جزم بود و چون این همه بدانستی پس بدان که
هم نون ثقیله در چهارده کلمه آید شش و در هیچ یکی ازین ها در آمدن ابا نمیکند هم
و نون خفیفه شش که مقابل ثقیله است هم در هشت کلمه در آید هم شش و از آمدن در باقی
شش کلمه ابا میکند و لام تاکید همیشه مفتوح باشد اگر با وی چیزی متصل نشود از مثل واو
و فا ورنه ساکن گردد جوازا مثل وَلْيَنْصُرْ وَلْاَنْصُرْ تمام و ماقبل نون ثقیله در پنج محل شش
ای در پنج صیغه فتحه باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مونث غائب که در آن کلمه ماقبل
نون ثقیله فتحه باشد نیست اگر گوئی که اینجا مناسب آن بود که این گفتی چرا که آن صیغها که در اینها نون ثقیله
فتحه باشد متعدد اند خواهم گفت که نزد فارسیان مقررست که برای جمع غیر ذوی الروح
اکثر مفرد می آرند جمع واحد مذکر غائب مثل لَيَفْعَلَنَّ واحد مونث غائب مثل لَتَفْعَلَنَّ واحد مذکر حاضر
مثل لَتَفْعَلَنَّ دو صیغه حکایت نفس متکلم مثل لَأَفْعَلَنَّ و لَنَفْعَلَنَّ و در شش کلمه که در آنها نون ثقیله بعد الف
واقع شود مکسور باشد و آن شش کلمه که در اینها نون ثقیله مکسور میباشد اینست چهار تثنیه مثل لَيَفْعَلَانِّ
لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلَانِّ لَنَفْعَلَانِّ و دو جمع مونث یکی جمع مونث غائب مثل لَيَفْعَلْنَانِّ دوم جمع مونث حاضر
مثل لَتَفْعَلْنَانِّ و اگر نون ثقیله بعد الف واقع نشود هم مفتوح باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب
و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و جمع مونث غائب و حاضر شش ای
در دو صیغه جمع مونث حاضر و غائب میان نون ضمیر و نون ثقیله هم الف فاصل شش ای فصل کننده
میان نون ضمیر و نون ثقیله هم در می آید شش ای داخل میشود و ماقبل نون خفیفه
و نون ثقیله در جمع مذکر غائب و در جمع مذکر حاضر مضموم باشد و در واحد مونث حاضر
مکسور باشد چرا که واو در جمع مذکر غائب و حاضر دور کرده میشود بجهت اجتماع ساکنین
و همچنین یا در واحد مونث حاضر دور کرده میشود بجهت دفع التقای ساکنین و این حذف
واو و یا وقتی است که ماقبل مضموم و ماقبل یا مکسور باشد و اگر ماقبل واو مضموم و ماقبل
یا مکسور نباشد پس آن واو و یا را حذف نمیکنند بل واو را ضمه میدهند و یا را کسره و در هر دو
صورت ماقبل نون ثقیله و خفیفه در جمع مذکر غائب حاضر مضموم میشود و در واحد مونث حاضر مکسور

فافهم و نون خفیفه در صیغ تثنیه و در صیغ جمع مونث حاضر غائب در نمی آید
ای داخل نمیشود بجهت لزوم اجتماع ساکنین و تقریر مقام بنهجیکه قریب الفهم و دافع الوهم
بود اینست که لاحق میشود نون ثقیله و خفیفه که برای تاکید اند بر فعل مضارع را بشرط آنکه
نه معنی ماضی باشد و نه بمعنی حال پس نمیگویند لَمْ يُفْعَلَنَّ وَلَا أَفْعَلَنَّ الْآنَ و میگویند
بل تفعلن بدلیل آنکه آنچه حاصل ست در زمان ماضی اصلا احتمال تاکید ندارد و آنچه حاصل است
در زمان حال اگرچه محتمل تاکید هست باینطور که خبر دهد متکلم باینکه آنچه حاصل ست در حال
متصف ست بمبالغه تاکید لیکن چون حاصل در زمان حال موجود ست ممکن ست که مطلع
شود مخاطب در اغلب اوقات بر قوت و ضعف آن لهذا مختص شد نون تاکید بآنچه غیر ماضی
و حال ست یعنی استقبال و باید که نه توهم کرده شود جواز الحاق آن بمطلق مستقبل حرف
مثل سَيَضْرِبَنَّ و سَوْفَ يَضْرِبَنَّ چراکه نون ثقیله و خفیفه در صیغه کلام یعنی در خبر
لاحق نمیشود مگر آن مستقبل را که دران معنی طلب باشد مثل امر و نهی و استفهام و تمنی و
عرض و قسم و لاحق مثل أَمَّا تَفْعَلَنَّ بجهت مشابهت آن بقسم در این معنی که در تاکید
مثل لام است در قسم و گاهی لاحق میشود بنفی نیز بجهت مشابهت آن به نهی چنانچه شاعر گفته

یَحْسَبُهُ الْجَاهِلُ مَا لَمْ يَعْلَمَا ✤ شَيْخًا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ مُعَمَّمَا

ای مَا لَمْ يَعْلَمَنْ نون خفیفه را بدل کردند بالف برای وقف بجهت فتحه ما قبل و
سیبویه گفته که جائز نیست در ضرورت أَنْتَ تَفْعَلَنَّ ای جائز نیست در ضرورت شعر الحاق
نون تاکید بمستقبل صرف و بمضارع مطلق خواه بمعنی حال باشد و خواه بمعنی استقبال فافهم
و اینجا بحث ست بچند وجه یکی آنکه قول مصنف لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ تا آخر
مَثَّلْتُ مَثَلًا غیر صحیح ست چراکه فعل مذکور نه امر ست و نه نهی و نه استفهام و نه تمنی
و نه عرض و نه قسم و نه مشابهت آن و نه مشابهت نهی پس چگونه صحیح خواهد شد الحاق
نون تاکید بآنها و جواب اینست که قول مصنف مثال ست برای تغیرات که واقع میشود
بجهت لحوق نون تاکید اعم ست از آنکه مستعمل و جائز بود و یا نه و بعض بالفظ [illegible] جواب
میدهند که شاید مراد مصنف اینست که اگر در جواب قسم نون تاکید لاحق میکنند

پس بانیشان را میگویند کیفعلن ای واشد کیفعلن اند و هم چنین تا آخر فافهم دوم اینکه
در لام تاکید و نون تاکید چه نسبت است جواب میان این با نسبت عموم و خصوص مطلق است
یعنی جائیکه نون تاکید در فعل میشود در آن جا دخول لام تاکید غیر لازم است مثل امر و نهی
و غیر آن که در ینها نون تاکید لاحق میشود و لام تاکید داخل نمیشود فافهم و سوم
لام تاکید چرا مفتوح میشود جواب بجهت خفت فتحه و نیز بجهت اینکه حرکات منحصر است
در سه فتحه و ضمه و کسره و لام مضموم در کلام عرب نه منظور است و نه مسموع و در صورت
کسره ملتبس میشود بلام جاره و حروف جاره بر فعل نمی آیند لهذا الشد مفتوح فافهم چهارم
اینکه اجتماع لام مفتوح و نون تاکید چگونه درست خواهد شد چرا که لام مفتوح مقتضی زمان
حال است چنانچه سابق مذکور شده و نون تاکید مقتضی زمان استقبال است چنانچه
در صفحه مزبوره مذکور شده جواب لام مفتوح برای دو امی آید یکی تاکید دوم خالص
کردن فعل بحال و چون لاحق میشود با و مخالف او مثل نون تاکید و سین سوف با قرینه حالیه
یا مقالیه بعدم اراده حال تجرد کرده میشود از اخلاص فعل برای حال و باقی داشته می شود
برای تاکید و ایمای به این معنی رفته است فافهم پنجم اینکه نون خود موضوع و مقید است
برای تاکید پس احتیاج لام تاکید چیست جواب احتیاج لام تاکید برای کثرت و مبالغه تاکید است
مثل علامه که تا در آن برای زیادتی مبالغه است فافهم ششم اینکه نون ثقیله در فعل
اثنین و جمع مؤنث مکسور و در غیر مفتوح چرا میشود جواب نون اعرابی که بعد الف واقع
میشود مکسور میشود و نون ثقیله در فعل اثنین بعد الف بجای نون اعرابی است لهذا مکسور
میشود و در فعل جماعت نسا مکسور میشود بجهت مشابهت با نون ثقیله که در فعل اثنین است
و وجه مفتوح شدن آن در غیر این با اینست که نون مشدده ثقیل است لهذا او را ثقیله می نامند
و فتحه حرکت خفیف است پس برای تعادل ثقیل را حرکت خفیف دادند هفتم اینکه ما قبل
نون ثقیله و خفیفه در جمع وحدان مفتوح چرا میشود جواب در فعل مزبوره نون تاکید بمنزله
جزو کلمه است باشد بجهت شدت اتصال و امتزاج و چون این چنین شد ناچار شد از
بنای فعل مزبوره چه در صورت اعراب نیست مگر در حال بر او آخر افعال اعراب آید یا بر نون تاکید

پس اگر بر اواخر افعال مذکوره اعراب درآید لازم آید دخول اعراب بر اوساط کلمات و آن محال است
واگر بر نون تاکید درآید لازم دخول اعراب بر کلمهٔ دیگر که اجنبی ست و این اختلاف صریح ست
فافهم **هشتم** آنکه در فعل جمع مونث برای فصل درمیان نون ضمیر و نون تاکید ثقیله و خفیفه
تخصیص الف چیست **جواب** وجه تخصیص الف اینست که اجتماع نونات ثقیل بل اثقال است
لهذا فصل به حرفی مناسب شد که اخف الحروف باشد و آن نبود مگر الف لهذا الف فاصل
گردید بفصل **نهم** آنکه وجه لحوق نون ثقیله بفعل اثنین و فعل جماعت نسا و وجه عدم
لحوق نون خفیفه بافعال مذکوره چیست **جواب** وجه عدم لحوق نون خفیفه باقبل تثنیه
جماعت نسا لزوم التقای ساکنین علی غیر حده است میان الف و نون تاکید خفیفه در هردو
صورت اگر حرکت دهی نون را خارج شود از وضع خود بجهت آنکه نون تاکید خفیفه قبول
حرکت نمیکند بدلیل حذف آن در مثل اضرب القوم که در اصل اضربن واگر حذف کنی الف را
از فعل اثنین لازم آید التباس بفعل واحد و این هم ممنوع است واگر حذف کنی الف را از فعل جماعت
نسا لازم آید حذف آنچه آورده شده بود برای غرضی و این ممنوع است و قرار که گوئی لزوم
التقای ساکنین بجهت دخول نون تاکید خفیفه در فعل جماعت نسا غیر مسلم است چراکه
در جمع مونث میگوئی اضربن پس لحاق نون خفیفه خواهی گفت اضربن پس نه لازم
خواهد آمد التقای ساکنین و اشاره کرده است شیخ این حاجب بسوی جواب این بآنکه
نون ثقیله اصل است و خفیفه فرع آن و چون داخل کردی الف فاصل میان نون ضمیر و نون تاکید
در نون ثقیله ناچار داخل کنی در نون خفیفه تا حکم اصل و فرع یکی باشد و چون در نون خفیفه
الف فاصل داخل کردی لازم آید التقای ساکنین بر غیر حده و حد التقای ساکنین اینست
که ساکن اول حرف علت بود و ساکن ثانی مدغم بود در حرفی دیگر مثل دابّة و ...
که درین جواب نظر است چراکه اصالت ثقیله نزد کوفیان و یونس لحوق نون خفیفه
در فعل اثنین و فعل جماعت نسا اگرچه ... میان ایشان نیست که یونس نون خفیفه
بر سکون باقی میدارد و کوفیان متحرک میگردانند ... **دهم** آنکه وجه حذف نون
از امثلهٔ خمسه که یفعلان و تفعلان و یفعلون و تفعلون و تفعلین است چیست

لحوق نون تاکید ثقیله چیست جواب آنچه حذف نون ازین امثله خمسه وقت لحوق نون تاکید ثقیله اینست که نون درین امثله اعرابیست یعنی علامت اعرابست و فعل با نون تاکید مبنی میشود پس وقت لحوق ما به البناء حذف میکند ما به الاعراب را تا اجتماع متنافیین لازم نیاید فافهم باز وهم آنکه بعد لحوق نون تاکید بعد حذف نون وجه حذف واو از تفعلون و یفعلون و وجه حذف یا از تفعلین چیست زیرا که التقای ساکنین بر حد خودست چه ساکن اول حرف علت ست و ساکن دوم مدغم جواب وجه حذف واو و یا از یفعلون و تفعلون و تفعلین ثقالت کلمه و استطالة و نیز ضمه و کسره دلالت میکند بر واو و یا پس حذف نموده شدند با نون ثقیله و اما با نون خفیفه پس بجهت آنکه التقای ساکنین بر غیر حد خودست و ابو علی فارسی وقت لحوق نون تاکید ثقیله به یفعلون و تفعلون و تفعلین نون را حذف میکند فقط و واو و یا را سلامت میدارد و میگوید که التقای ساکنین بر حد خودست و این حروف ضمیر فاعل پس چگونه صحیح خواهد شد حذف اینها و بحث و واز وهم اینست که برین تقدیر لازم می آید که جمهور از تفعلان و یفعلان وقت لحوق نون تاکید ثقیله الف هم حذف کنند چراکه چنانچه التقای ساکنین بر حد خود در یفعلون و تفعلون و تفعلین بود و واو و یا ضمیر فاعل همچنان این جا در یفعلان و تفعلان التقای ساکنین هم بر حد خودست و الف ضمیر فاعل و چنانچه ثقالت و استطالت کلمه آنجا بود همچنان این جا پس وجه حذف آنجا و عدم حذف این جا چیست جواب وجه عدم حذف این جا اینست که اگر از یفعلان و تفعلان وقت لحوق نون تاکید ثقیله الف را حذف نمایند لازم آید التباس بفعل واحد و این ممنوعست چراکه مخل معنی ست و بعضی میگویند که وجه حذف واو و یا از یفعلون و تفعلون و تفعلین وقت لحوق نون خفیفه ظاهرست که بجهت لزوم التقای ساکنین علی غیر حده ست و اما وقت لحوق نون تاکید ثقیله پس نیز همین لزوم التقاے ساکنین علے غیر حده ست چراکه حد التقای ساکنین آنست که ساکن اول حرف علت باشد و ثانی مدغم و در یک کلمه بودند و آنجا در دو کلمه اند یکے فعل و دوم نون تاکید ثقیله و برین تقدیر لازم مے آید حذف الف از یفعلان و تفعلان

و تفعلین نیز لیکن چونکه الف اخف الحروف ست و حذفش موجب التباس ست بود لہٰذا معرب ساختند او را و حذف نکردند و ہمچنین ست مذہب جارُاللہ زمخشری علامہ فافہم و بدانکہ حذف واو و یا از تفعلون و یفعلون و تفعلین وقت لحوق نون تاکید وقتے ست کہ ماقبل این ہا مضموم مکسور باشد و اما وقتے کہ قبل واو مضموم نبود و ماقبل یا مکسور نباشد بل ماقبل اینہا مفتوح بود پس حذف اینہا غیر جایز ست بجہت عدم آنکہ دلالت میکرد بر واو و یا یعنے ضمہ و کسرہ برائے رفع التقائی ساکنین و واو را ضمہ و یا را کسرہ مثل یخشونَ بود چون نون ثقیلہ بوے متصل شد نون اعرابی ساقط کردند بعد ازان التقائی ساکنین شد میان واو و نون ماقبل واو مضموم نبود واو را ضمہ دادند یخشوُنّ و ہمچنین تخشیِنّ کہ در اصل تخشینَ بود چون نون اعرابی ساقط شد بجہت لحوق نون تاکید اجتماع ساکنین شد میان یا و نون تاکید ثقیلہ و ماقبل یا مکسور نبود یا را کسرہ دادند تخشیِنّ شد و خلاصہ تقریر اینست کہ چون نون تاکید ثقیلہ بفعل مستقبل لاحق میشود باعتبار معنے ہم تغییر کند و باعتبار لفظ ہم اما تغییرش باعتبار معنے اینست کہ فعل مضارع را خالص میگرداند برای زمانہ مستقبل مع تاکید و تغییرش باعتبار لفظ اینست کہ در صیغ وحدان ماقبل خود را مفتوح میگرداند و از امثلہ خمسہ نون اعرابی را دور میکند و واو و یا را کہ ماقبل وے مضموم بود و یا را کہ ماقبل وے مکسور بود نیز حذف میکند و آن واو و یا کہ ماقبل این ہا مضموم و مکسور نبود متحرک میشود بضمہ و کسرہ پس ماقبل نون ثقیلہ را چہار حالت ست فتحہ و ضمہ و کسرہ و سکون چراکہ فعل مضارع ملحق از دو حال خالی نیست ضمیر بارز بوی متصل شدہ ست یا نہ پس اگر ضمیر بارز بوی متصل نیست در آنجا ماقبل نون ثقیلہ مفتوح خواہد شد و اگر ضمیر بارز بوے متصل ست از چہار حال خالی نیست یا آن ضمیر واو ست و یا یا و یا الف و یا نون پس اگر واو ست ماقبلش مضموم خواہد شد و اگر یا ست ماقبلش مکسور خواہد شد و اگر الف و نون ست ماقبل او ساکن خواہد شد و نون ثقیلہ اگر بعد الف ست مکسور خواہد شد و گرنہ مفتوح و نون خفیفہ مثل نون ثقیلہ ست مگر خودش ساکن بود و بعد الف میاید فافہم واللہ اعلم بالصواب

م بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

یعنی این بحث فعل مستقبل معروف موکد است بلام و نون ثقیله هم لَیَفْعَلَنَّ سه حرف اصلش یفعل
بود چون لام تاکید مفتوح در اول و نون تاکید ثقیله با آخر آوردند ماقبل نون ثقیله مفتوح
گشت لَیَفْعَلَنَّ شد یعنی هرآئینه هرآئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر
غائب لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَیَفْعَلَانِّ سه حرف اصلش یفعلان بود چون
لام تاکید در اولش و نون تاکید در آخرش آوردند نون اعرابی ساقط شد لَیَفْعَلَانِّ
گردید یعنی هرآئینه هرآئینه خواهند کرد آن دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر غائب
لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَیَفْعَلُنَّ سه حرف اصلش یفعلون بود چون لام تاکید
مفتوح در اولش آوردند و نون تاکید ثقیله با آخرش نون اعرابی ساقط گردید [illegible]
شد میان واو ضمیر و نون تاکید چون ماقبل واو مضموم بود واو را حذف کردند لَیَفْعَلُنَّ
شد یعنی هرآئینه هرآئینه خواهند کرد آن همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر غائب
لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَتَفْعَلَنَّ سه حرف اصلش تَفْعَلُ بود چون لام تاکید
در اولش و نون ثقیله با آخرش پیوستند ماقبل نون ثقیله مفتوح گردید لَتَفْعَلَنَّ شد
یعنی هرآئینه هرآئینه خواهد کرد آن یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث غائب
لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَتَفْعَلَانِّ سه حرف اصلش تفعلان بود
چون لام تاکید در اول وی آوردند و نون تاکید ثقیله در آخر نون اعرابی ساقط گردید
لَتَفْعَلَانِّ یعنی هرآئینه هرآئینه خواهند کرد آن دو زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه
مؤنث غائب لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَیَفْعَلْنَانِّ سه حرف اصلش
یَفْعَلْنَ بود چون لام تاکید در اولش و نون تاکید ثقیله در آخرش درآوردند الف
فاصل زیاده کردند میان نون ضمیر و نون تاکید لَیَفْعَلْنَانِّ شد یعنی هرآئینه هرآئینه خواهند کرد
آن همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث غائب لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل
معروف هم لَتَفْعَلَنَّ سه حرف اصلش تَفْعَلُ بود چون لام تاکید در اول آوردند و نون تاکید [illegible]

درآخر ما قبل نون مفتوح گردید لَتَفْعَلَنَّ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهی کرد تو یک مرد در زمانه
استقبال صیغه واحد مذکر حاضر لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَتَفْعَلَانِّ
سش در اصل تفعلان بود چون لام تاکید در اول و نون تاکید با آخرش پیوستند نون اعرابی
ساقط گردید لَتَفْعَلَانِّ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهند کرد شما دو مردان در زمانه
استقبال صیغه تثنیه مذکر حاضر لام تاکید با نون در فعل مستقبل معروف هم لَتَفْعَلُنَّ سش
در اصل تفعلون بود چون لام تاکید و نون ثقیله با اول و آخرش پیوستند بعد حذف نون
اعرابی واو ضمیر را نیز حذف کردند بجهت اجتماع ساکنین لَتَفْعَلُنَّ شد بمعنی هر آئینه
هر آئینه خواهند کرد شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر حاضر لام تاکید با نون ثقیله
در فعل مستقبل معروف هم لَتَفْعَلِنَّ سش در اصل تفعلین بود چون لام تاکید و نون تاکید
با اول و آخرش پیوستند بعد حذف نون اعرابی یا را بجهت اجتماع ساکنین حذف کردند
لَتَفْعَلِنَّ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهی کرد تو یک زن در زمانه استقبال صیغه
واحد مونث حاضر لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَتَفْعَلَانِّ سش در اصل
تفعلان بود چون لام تاکید در اول آوردند و نون تاکید در آخر نون اعرابی ساقط شد
لَتَفْعَلَانِّ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهید کرد شما دو زنان در زمانه استقبال
صیغه تثنیه مونث حاضر لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَتَفْعَلْنَانِّ
سش در اصل تفعلن بود چون لام تاکید در اول و نون تاکید در آخر آوردند لازم بجهت اجتماع سه
نونات الف فاصل بمیز آوردند تا لازم نیاید انچه آید لَتَفْعَلْنَانِّ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه
خواهید کرد شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مونث حاضر لام تاکید با نون ثقیله
در فعل مستقبل معروف هم لَأَفْعَلَنَّ سش در اصل افعل بود چون لام تاکید در اول و نون
تاکید در آخر بمیز آوردند ما قبل نون ثقیله مفتوح گردید لَأَفْعَلَنَّ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه
خواهم کرد من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه وحدان مذکر و مونث حکایت نفس متکلم
لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف هم لَنَفْعَلَنَّ سش در اصل نفعل بود چون
لام تاکید در اول و نون تاکید در آخر در آوردند ما قبل نون ثقیله مفتوح گردید لَنَفْعَلَنَّ شد

بمعنی هرآئینه هرآئینه خواهیم کرد دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر لام تاکید با نون ثقیله در فعل مستقبل معروف

م بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول ش

م لَیُفْعَلَنَّ لَیُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَاُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ ش

در اصول این همه افعال آنچنانست که در معروف گفته شد فافهم

م بحث لام تاکید با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف ش

ای این بحث فعل مستقبل موکد بلام تاکید و نون خفیفه است م لَیَفْعَلَنْ ش در اصل یَفْعَلُ بود چون لام تاکید و نون تاکید خفیفه با و پیوستند ما قبل نون خفیفه مفتوح گردید لیفعلن شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب لام تاکید با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف م لَیَفْعَلُنْ ش در اصل یفعلون بود چون لام تاکید و نون خفیفه با و پیوستند بعد حذف نون واو را بجهت اجتماع ساکنین حذف کردند لیفعلن شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهند کرد آن همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر غائب لام تاکید با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف م لَتَفْعَلَنْ ش در اصل تفعل بود چون لام تاکید و نون خفیفه با و پیوستند ما قبل نون خفیفه مفتوح گردید لَتَفْعَلَنْ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث غائب لام تاکید با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف م لَتَفْعَلَنْ ش در اصل تفعل بود لام تاکید با نون خفیفه چون با و پیوستند ما قبل نون خفیفه مفتوح گردید لتفعلن شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهی کرد تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر لام تاکید با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف م لَتَفْعَلُنْ ش در اصل تفعلون بود چون لام تاکید با نون خفیفه با و پیوستند بعد حذف نون اعرابی واو را حذف کردند بجهت اجتماع ساکنین لَتَفْعَلُنْ شد بمعنی هر آئینه هر آئینه خواهید کرد شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر حاضر لام تاکید با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف

هم لتفعلن س ش دراصل لتفعلین بود چون لام تاکید با نون خفیفه با و پیوستند بعد حذف نون اعرابی
یا را هم حذف کردند بجهت اجتماع ساکنین میان یا و نون خفیفه لتفعلن شد بمعنی هر آئنه هر آئنه
خواهی کرد تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مونث حاضر لام تاکید با نون خفیفه در فعل
مستقبل معروف هم لافعلن ح س ش دراصل افعل بود چون لام تاکید با نون خفیفه با و پیوستند
ما قبل نون خفیفه مفتوح گردید لافعلن شد بمعنی هر آئنه هر آئنه خواهم کرد من یک مرد
یا یک زن در زمانه استقبال صیغه وحدان مذکر و مونث حکایت نفس متکلم لام تاکید
با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف هم لنفعلن ح س ش دراصل نفعل بود چون لام تاکید
با نون خفیفه بوی پیوستند ما قبل نون مفتوح گردید لنفعلن شد بمعنی هر آئنه هر آئنه
خواهیم کرد یا دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه
وجمع مذکر و مونث حکایت نفس متکلم مع الغیر لام تاکید با نون خفیفه در فعل مستقبل معروف

هم بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول س ش

یعنی این بحث فعل مستقبل مجهول است که موکد با لام تاکید و نون خفیفه است
هم لَیُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَیُفْعَلُنْ لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ ح س ش
در اصول این همه کلمات بدان قیاس است که در معروف اینها دانسته شد و چون فارغ
شد مصنف رحمة الله علیه از بحث ماضی و مضارع شروع کرد در بحث امر که قسم ثالث
فعل است و گفت هم فصل این همه که گفته شد بحث لام تاکید با نون خفیفه در فعل
مستقبل مجهول ح د ش یعنی بحث فعل مستقبل مجهول است که موکد است بلام تاکید
و نون خفیفه هم لیفعلن لتفعلن لتفعلن لتفعلن لتفعلن لافعلن لنفعلن ح س ش
در اصول اینهمه کلمات بران قیاس است که در معروف اینها دانسته شد و چون فارغ شد
مصنف رحمة الله علیه از بحث ماضی و مضارع شروع کرد در بحث امر که قسم ثالث فعل است
و گفت فصل اینهمه که گفته شد از مثل فَعَلَ و یَفْعَلُ و غیرها بحث فعل ماضی معروفا
و مجهولا و مثبتا و منفیا و مضارع معروفا و مجهولا و مثبتا و منفیا بود الکنون هم چون

سر مشق ای مخاطب هم که فعل امر را بنا کنی سر مشق ای بسازی پس بدانکه هم امر گرفته میشود سر مشق ها
ساخته میشود هم از مضارع نه امر غائب از غائب حاضر از حاضر معروف از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم
باین طور که امر حاضر گرفته میشود از مضارع حاضر و امر غائب گرفته میشود هم از مضارع غائب و امر معروف
گرفته میشود از مضارع معروف و امر مجهول گرفته میشود از مضارع مجهول بجهت تناسب میان هر یکی از ینها
پس هم چون خواهی سر مشق تو ای متعلم هم که امر حاضر معروف بنا کنی سر مشق ای بسازی پس همچنین کن
هم که علامت استقبال که تا باشد حذف کن بعده سر مشق ای بعد حذف کردن حرف استقبال هم بنگر
سر مشق ای ببین که ابتدای یا ابتدا یعنی حرفی که با و ابتدا کرده میشود هم متحرک سر مشق باقی هم
میماند سر مشق یا ابتدا ساکن باقی میماند پس هم اگر ابتدای متحرک ماند آخر کلمه را ساکن کن اگر
حرف علت نباشد سر مشق چنانچه میکنی وقتیکه از تعد عِد را و از تضع ضَع و تدع دَع را میسازی پس
وقت بناء عِد هم از تعد سر مشق تا را که علامت مستقبل است از اول دور میکنی و بعد از ان چون
می بینی که متحرک است آخر را یعنی دال را ساکن میگردانی عد میشود همچنین چون ضع را هم از تضع
و اگر باشد ساقط شود چون از تقی ق و اگر ساکن بماند میسازی تا را از اول دور و آخر را
ساکن میگردانی ضع میشود و علی هذا القیاس چون دع را از تدع میسازی تا را از اول می افگنی
آخر را ساکن کنی دع میشود و تعد مضارع است از عدة که در اصل وعد بود بمعنی وعده کردن
از باب ضرب یضرب و از هفت اقسام مثل واوی است پس اصل تعد توعد بود چون
ضابطه بود که چون واو میان علامت مضارع و کسره می افتد لهذا از ینجا واو را حذف
کردند و در عد واو را حذف نمودند و بدل نکردند از برای متابعت مضارع و تضع در اصل
توضع بود از وضع که از وضع مصدر است از باب فتح یفتح بمعنی نهادن و تدع مضارع از ودع که
در اصل ودع بود بمعنی ترک کردن از باب ضرب یضرب مصدر است و ماضی وی مستعمل نیست
و اگر بعد حذف علامت مضارع ابتدای متحرک می باشد ای نماند پس هم نظر کن سر مشق ای ببین
عین کلمه سر مشق فعل ای ببین حرفی که بجای عین کلمه فعل است چه حالت میدارد مفتوح است
یا مضموم یا مکسور پس هم اگر عین کلمه سر مشق مکسور باشد یا مفتوح همزه وصل مکسور در اول
آورد و آخر را ساکن کن و اگر حرف علت نباشد چون از تسمع اسمع و از تضرب اضرب اگر باشد ساقط شود

چون ارْتَمِی ارم وتخشی تخشی ای عین فعل هم مضموم باشد سین ش بجهت متابعت وموافقت هم
وهمزهٔ وصل مضموم واول او در آر وآخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون اُنْصُرْ انصر واگر
باشد ساقط شود چون ارْتَدِع عواع چون خواهی که امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی
لام امر مکسور در اول و در آر وآخر او جزم کن اگر حرف علت نباشد واگر باشد ساقط شود چون لِیَدْعُ
ولیرم ولیخش م نون تاکید چنانچه در مضارع می آید و در امر نیز می آید سین ش ای بیار چنانچه می آری وقتیکه
از تنصر انصر واز تکرم اکرم بسازی پس علامت مضارع را حذف میکنی وبعد ازان می بینی که ساکن است
وعین کلمه وی مضموم باشد پس همزهٔ وصل مضموم در اول وی می آری وآخر را ساکن میکنی انصر
اکرم میگردد هم واگر عین کلمه وی سین ش ای حرفی که بجای عین کلمه است مکسور باشد یا مفتوح پس
درین هر دو صورت همزهٔ وصل مکسور در اول و در آر چنانچه می آری وقتیکه از تضرب اضرب واز تفتح
افتح را میسازی پس تا را که علامت مضارع است حذف میکنی وبعد ازان می بینی که ساکن است عین در اول
مکسور است و در ثانی مفتوح پس همزهٔ وصل مکسور هر دو می آری وآخر را ساکن میکنی اضرب وافتح میشود
تنصر از نصر ونصرة است بمعنی یاری کردن وتکرم از کرامة وکرم است بمعنی بزرگی کردن وتضرب از ضرب
بمعنی زدن وتفتح از فتح بمعنی کشادن ودیگر را از مثال اطلب واغسل واضع مثلا باید که همبرین گفته
شد قیاس کنند درین همه احکام مذکوره مزبوره وبدانکه این امر بصیغه هم میگویند بجهت خصوص
آن بصیغه مخصوصا ایضا بدانکه در آن اختلاف است پس اهل بصره میگویند که مبنی است
واهل کوفه میگویند که معرب است پس اصل فعل نزد ایشان لتفعل بود حذف کرده شد لام
که بجهت کثرة استعمال بعد ازان حذف کرده شد حرف مضارع تا ملتبس نشود بمضارع ودرین نظر است
چراکه اضمار جازم ضعیف است مثل اضمار جار واهل بصره میگویند که وجه بنا آن این است
که امر فعل است واصل در فعل نیست مگر بنا وانچه معرب است ازان بجهت مشابهت اسم است وینجا بجهت
عدم مشابهت است پس اعراب هم نیست واشتقاق امر از مضارع بجهت آنست که ماضی امر نمیکند
پس نیست مناسبت میان امر وماضی بخلاف مضارع که امر کرده می شود با و
مثل لتفعل سه باید گفت آن یک امر چنانچه می آید ووجه حذف حرف مضارع
در بنای امر نیست که اگر حرف مضارع بحذف کرده شود لازم آید التباس بمضارع

وزیادة همزه برای دفع ابتدا او ساکن ست وتخصیص آن بزیادة از جمله حروف بجهت
انیست که وی را قوی حرف ست وابتدا را قوی اولی ست از ابتداء بغیر قوی
واما کسره آن بسبب آنست که او را زاید کرده شده ست ساکن نزد جمهور برای تعلیل
زیاده بعد ازان چون احتیاج شد بسوی حرکتش حرکت داده شد بکسره چراکه چون ساکن
حرکت میشود حرکت داده میشود بکسره وظاهر مذهب سیبویه ست که همزه اصل زائد
کرده شده ست متحرک بحرکت کسره که عدل حرکات ست چه ضمه اثقل ست وفتحه اخف
کسره بچندان اثقل ست وبچندان اخف ووجه تسمیه آن بهمزه وصل انیست که وی
برای توصل ست بسوی نطق بساکن وخلیل که استاد سیبویه ست او سُلّم اللسان
گویند پس او همیشه مکسور باشد مگر وقتی که عین مضارع مضموم بود پس درین صورت
مضموم میشود برای مناسبت حرکت عین چراکه اگر درین صورت مکسور شود لازم آید
خروج از کسره بسوی ضمه واگر مفتوح شود لازم آید التباس مضارع متکلم فافهم والله اعلم

م بحث امر حاضر معروف ش

یعنی بحث امرست چنان امر که حاضر ست نه غائب ونه متکلم معروف نه مجهول م اِفْعَلْ
ش در اصل تفعل بود چون امر ساختند تا اول او افگند بعد ازان چون ابتدای ساکن
بود عین کلمه را نظر کردند پس دیدند که عین کلمهٔ وی مفتوح بود همزهٔ وصل مکسور در
اولش در آوردند وآخر را ساکن کردند افعل شد یعنی اینکه بکن تو یک مرد در زمانه استقبال
صیغهٔ واحد مذکر امر حاضر معروف م اِفْعَلَا ش در اصل تفعلان بود چون خواستند که امر سازند
تا را از اول حذف کردند بعد ازان چون دیدند که ساکن ست عین کلمه را نظر کردند
عین کلمه مفتوح بود همزه وصل مکسور در اولش در آوردند واز آخر نون اعرابی
را دور کردند اِفْعَلَا شد یعنی اینکه بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال صیغهٔ
تثنیه مذکر لفظ امر حاضر معروف م اِفْعَلُوا ش در اصل تفعلون بود چون امر ساختند
تا را از اول ونون اعرابی را از آخر حذف کردند وچون که عین کلمه مفتوح بود برای دفع ابتدا

بساکن همزهٔ وصل مکسور در اولش بیفزودند افعلوا شد یعنی کنید شما همه مردان
در زمانهٔ استقبال صیغهٔ جمع مذکر لفظ امر حاضر معروف هم اِفْعَلِی است در اصل تفعلین
بود چون ازان امر ساختند تا را از اول و نون اعرابی را بیفگندند و بجهت فتحهٔ عین همزهٔ وصل
مکسور در اولش بیفزودند اِفْعَلِی شد یعنی بکن تو یک زن در زمانهٔ استقبال صیغهٔ
واحد مؤنث لفظ امر حاضر معروف هم اِفْعَلَا است در اصل تفعلان بود چون خواستند
که امر سازند تا را از اول و نون اعرابی را از آخر حذف کردند و بجهت فتحهٔ عین همزهٔ
وصل مکسور در اولش آوردند اِفْعَلَا شد یعنی کنید شما دو زنان در زمانهٔ استقبال
صیغهٔ تثنیه مؤنث لفظ امر حاضر معروف هم اِفْعَلْنَ است در اصل تفعلن بود چون ازان امر
ساختند یا را از اول دور کردند و بجهت فتحهٔ عین همزهٔ وصل مکسور در اول او در آوردند
و نون را سالم داشتند زیرا که ضمیر فاعل است نه نون اعرابی یعنی بکنید شما همه
زنان در زمانهٔ استقبال صیغهٔ جمع مؤنث و لفظ امر حاضر معروف و بدانکه عین را درین بنا
هر سه حرکت جایز است مگر فرق اینست که مفتوح العین خود هم مستعمل است و هم موزون
آن یعنی فتحه و ضمه و کسره مضموم العین و مکسور العین موزونش مستعمل است و خودش مستعمل نیست
بدانکه درینجا جایز است اطلاق لفظ جمع برای واحد برای تعظیم و تفخیم مثل
قوله الا یا فارحموا لی یا الله محصّل الی آخره فافهموا والله اعلم
و چون فارغ شد از امر حاضر معروف شروع کرد در بحث امر حاضر مجهول بترتیب
مذکور و گفت هم **فصل** اینهمه که گفته شد بحث امر حاضر معروف بوده است که مستعمل بود
بآن صیغه است هم چون خواهی تو ای متعلم هم که امر مجهول بنا کنی پس
ای البسازی هم لام که برای امر است مکسور در اول و اش ای در اول فعل مضارع
مجهول چرا که سابق معلوم شد و بدانکه پیوسته که امر معروف از مضارع معروف گرفته
و امر مجهول از مضارع مجهول هم در آرش ای بیار هم و آخرش ای آخر مضارع
مجهول را جزم کنی بجهت دخول لام امر و ازینجا است که بدخول لام امر مطلقا
مضارع مجزوم هم گویند نه امر چرا که امر مبنی شود و این مجزوم هم فافهم پس اینهمه که گفته شد

لیفعل آرتا امر حاضر مجہول گردد

م بحث امر حاضر مجہول ش

یعنی اینکہ مذکور مے شود بحث و تفتیش است از حال امر حاضر مجہول م لِتُفْعَلْ ش کہ
در اصل تُفْعَلُ بود چون لام امر در اولش در آوردند آخرش را جزم کرد لِتُفْعَلْ شد
باید کہ کردہ شوی تو یک مرد بزمانہ آیندہ صیغہ واحد مذکر امر حاضر مجہول م لِتُفْعَلَا ش
کہ در اصل تُفْعَلَانِ بود چون لام امر باول وی در آوردند نون اعرابی را از آخر
حذف نمودند لِتُفْعَلَا شد یعنی باید کہ کردہ می شوند شما دو مردان در زمانہ استقبال
صیغہ تثنیہ مذکر لفظا امر حاضر مجہول م لِتُفْعَلُوا ش در اصل تُفْعَلُونَ بود چون لام امر
باولش در آوردند از آخر نون اعرابی را حذف کردند لِتُفْعَلُوا شد یعنی باید کہ کردہ
شوند شما ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر لفظا امر حاضر مجہول م لِتُفْعَلِی
ش در اصل تُفْعَلِینَ بود چون لام امر در اولش در آوردند و نون اعرابی را از آخر
وی حذف کردند لِتُفْعَلِی شد باید کہ کردہ شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغہ
واحد مونث لفظا امر حاضر مجہول م لِتُفْعَلَا ش در اصل تُفْعَلَانِ بود چون لام امر
در اولش در آوردند نون اعرابی را از آخر دور نمودند لِتُفْعَلَا شد باید کہ کردہ شوید
شما دو زنان در زمانہ استقبال صیغہ تثنیہ مونث لفظا امر حاضر مجہول م لِتُفْعَلْنَ ش
در اصل تُفْعَلْنَ بود چون لام امر در اولش در آوردند لِتُفْعَلْنَ شد باید کہ کردہ شوید
شما ہمہ زنان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مونث لفظا امر حاضر مجہول چون فارغ شد
از بیان امر حاضر مجہول شروع کرد در بیان امر غائب معروف و گفت م فصل اینہمہ کہ
گذشت بحث امر حاضر مجہول بود اکنون چون خواہے تو ش اے مخاطب م
کہ امر غائب معروف خواہ مجہول بنا کنے ش ای بسازے م پس لام امر مکسور
در اول وی آر و آخر را جزم کن ش ای اگر آخر وی م حرف علت نباشد ش ای بشرط
جزم این ست کہ در آخر ہمون فعل مذکور حرف علت نباشد چون لیضرب ش مثال امر غائب معروف

است و مثال امر غائب مجہول لیُضرَبْ است و اگر آخر ہمون فعل مزبور حرف علت نباشد
چون لیضرب مثال امر غائب معروف ست و مثال امر غائب مجہول لیضرب است
و اگر آخر ہمون فعل مزبور حرف علت باشد بجہت دخول لام امر کہ جازم ست ساقط
شود چون لیدْعُ در اصل یدعو بود چون لام امر در اولش آوردند علامت جزمی
سقوط حرف علت شد لیدع ماند یعنے باید کہ بخواند آن یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ
واحد مذکر لفظ امر غائب معروف و لیرم در اصل یرمے بود چون لام امر درآوردند
علامت جزمے سقوط حرف علت شد لیرم گردید یعنے باید کہ تیراندازی کند آن
یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر لفظ امر غائب معروف ہم و لیخش در اصل
یخشے بود چون لام امر در اولش درآوردند علامت جزمے سقوط حرف علت شد
لیخش گردید باید کہ بترسد آن یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر لفظ امر غائب
معروف پس اول مثال فعل معتل اللام واوی بود و ثانی معتل اللام یائی و ثالث
معتل اللام الفی چون حرف استقبال را ضمہ دہی و عین را فتحہ این ہمہ ہا مثل امر غائب مجہول
خواہند شد خواہ حاضر باشد خواہ غائب معروف و مجہول در سے آید اے لاحق بشود
چنانچہ در مستقبل طلبی در سے آید اے لاحق میشد فافہم

ہم بحث امر غائب معروف

ہم لیفعل باید کہ بکند آن یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر لفظ امر غائب معروف
ہم لیفعلا باید کہ بکنند آن دو مردان در زمانہ استقبال صیغہ تثنیہ مذکر لفظ امر غائب معروف
ہم لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل شش
واصول اینہمہ ہا را اصول امر حاضر مجہول قیاس کنند

ہم بحث امر غائب مجہول شش

ہم لیُفعَل لیُفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل شش

هم بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

هم اِفْعَلَنَّ است باید هر آینه بکن تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر حاضر معروف موکد با نون تاکید ثقیله در اصل اِفْعَلْ بود چون نون تاکید ثقیله با و پیوستند ما قبلش مفتوح گردید اِفْعَلَنَّ شد اِفْعَلَانِّ هر آئینه بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر لفظ امر غائب معروف موکد با نون ثقیله در اصل اِفْعَلَا بود چون نون ثقیله با و متصل شد اِفْعَلَانِّ شد اِفْعَلُنَّ هر آئینه بکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر لفظ امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله در اصل اِفْعَلُوا بود چون نون ثقیله با و متصل شد اجتماع ساکنین شد میان واو و نون واو افتاد اِفْعَلُنَّ شد اِفْعَلِنَّ هر آئینه بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مونث لفظ امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله در اِفْعَلِی بود چون نون ثقیله با و متصل شد اجتماع ساکنین گردید میان یا و نون یا او افتاد اِفْعَلِنَّ شد اِفْعَلَانِّ هر آئینه بکنید شما دو زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مونث لفظ امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله اصلش اِفْعَلَا بود چون نون ثقیله با و متصل شد اِفْعَلَا گشت اِفْعَلْنَانِّ هر آئینه بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مونث لفظ امر حاضر معروف موکد با نون ثقیله در اصل اِفْعَلْنَ بود چون نون ثقیله با و پیوستند الف فاصل میان نون ضمیر و نون تاکید بیفزودند اِفْعَلْنَانِّ شد

هم بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

هم لِتُفْعَلَنَّ است باید هر آئینه کرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر حاضر مجهول با نون ثقیله هم لِتُفْعَلَانِّ است باید که هر آئینه کرده شوید شما دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر لفظ امر حاضر مجهول با نون ثقیله هم لِتُفْعَلُنَّ است باید که هر آئینه کرده شوید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر لفظ امر حاضر مجهول با نون ثقیله هم لِتُفْعَلِنَّ است

لتفعلانّ لتفعلنانّ واصول این همه مثل اصول سابقه ست فافهم

م بحث امر غائب معروف بانون ثقیله

م لیفعلنّ لیفعلانّ لیفعلنّ لتفعلنّ لتفعلنّ لتفعلانّ لیفعلنانّ لافعلنّ ش بایدکه هرآئینه کنم من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه وحدان مذکر و مونث حکایت نفس متکلم لفظ امر غائب معروف موکد بانون ثقیله م لنفعلنّ ش باید که هرآئینه کنیم با دو مردان و یا دو زنان یا همه مردان و یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه و جمع مذکر و مونث حکایت نفس متکلم مع الغیر لفظ امر غائب معروف موکد بانون ثقیله

م بحث امر غائب مجهول موکد بانون ثقیله

لیفعلن لیفعلان لیفعلنّ لیفعلنّ لتفعلان لیفعلنانّ لافعلنّ ش باید که هرآئینه کرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه وحدان مذکر و مونث حکایت نفس متکلم لفظ امر غائب مجهول موکد بانون ثقیله م لنفعلنّ ش باید که هرآئینه کرده شویم با دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه و جمع مذکر و مونث حکایت نفس متکلم مع الغیر لفظ امر غائب مجهول موکد بانون ثقیله

م بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه

م افعلن افعلن افعلن

م بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه

لتفعلن لتفعلن لتفعلن

م بحث امر غائب مجهول بانون خفیفه

مع لِیُفْعَلْنَ بح لِیُفْعَلْنَ بح لنفعلن بح لِأُفْعَلَنْ بح لِنُفْعَلَنْ بث

و بدانکه اینجا چند بحث ست که ضرورست اظهار آنها تا مبتدی یاد گیرد اول آنکه لام امر
جزم چرا میکند جواب وجه جزم کردن او اینست که چون داخل میشود بر فعل مضارع
مشابه میگردد فعل مضارع امر مخاطب معروف را و امر مخاطب معروف مبنی ست
چنانچه مذکور شده است و بنای این فعل که بدخول لام امر ست غیر ممکن ست بسبب وجود
حرف مضارع دران با وجود عدم تقدیر اعراب در آخر آن پس اعراب داده شد
باعرابیکه مشابهت بنای یعنی سکون ست چراکه سکون اصل در بنای آن پس لام بجهت
استفاده مشابهت ازان عمل جزم نمود فافهم دوم آنکه لام امر مکسور چرا میشود جواب
وجه مکسور شدن وی اینست که وی مشابه ست بلام جاره چراکه جزم در افعال
بمنزله جر ست در اسماء و لام جاره مکسور ست پس همچنین این هم مکسور میشود و بدانکه
یعنی لام امر را بفتح نیز میخوانند و چون داخل برادو واو یا فا یا ثم میشود جائز ست
سکون آن مثل قوله تعالی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا و سوم اینکه
از مسلمات شما ست که لام امر بر فعل مضارع مخاطب معروف نمی آید بجهت خصوصیت
صیغه بالرض فلتفرحوا بذلک چرا آمد جواب این شاذ ست سوال
اینجا چرا شاذ خوانده شد چراکه واقع ست در افصح الکلام یعنی کلام حبیب ملک العلام
جواب شذوذ این غیر منافی ست مر وقوع آنرا در کلام فصیح چراکه شاذ بر سه قسم ست
قسم اول اینکه مخالف القیاس بود و موافق الاستعمال قسم دوم آنکه مخالف استعمال
بود و موافق قیاس این هر دو قسم مقبول اند و قسم سوم اینست که مخالف القیاس
استعمال هر دو بود و این مردود ست فافهم والله اعلم چهارم آنکه امر متکلم را با امر غائب
چرا لاحق میکنند جواب وجهش اینست لفظی که ظاهر بود یعنی ضمیر نباشد او را حکم
غائب است یعنی اگر برای او ضمیری خواهند آورد ضمیر غائب خواهند آورد و ظاهر ست
که صیغه متکلم الفاظ ظاهره اند نه مضمره پس مناسبت الحاق اینها به صیغ غائب
و درین نظر ست چراکه برین تقدیر لازم می آید الحاق صیغ مخاطب بالغائب نیز چراکه صیغ مخاطب

برای طلب ترک فعل بخلاف لاء نافیه که نیست طلبی جدا آن و ضابطه ست که عمل نمود ه بشنو نظر بر نظیر و نقیض چنانچه لم جزم میکند هم اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ششم
ای در آخرش حرف علت بود پس ساقط شود یعنی دور میگردد بجهت لای ناهیه که
جازمه ست چون لا یبع که اصلش یبیع بود چون لای ناهیه بر او در آوردند علامت جزمے
سقوط حرف علت شد و مثال لا ترم این مثال معتل لام یائی ست چنانچه اول مثال
معتل لام واوے بود پس اصلش یدعو بود چون لای ناهیه بر او در آوردند علامت جزمے
سقوط حرف علت شد لا یدع گردید و مثال لا تخش این مثال معتل لام الفی ست
اصلش یخشے بود چون لای ناهیه بر او در آوردند علامت جزمے سقوط حرف علت
شد لا یخش گردید هم و لای ناهیه از هفت محل ششم ای هفت صیغه نون اعرابی را
ساقط میکند مثل لم و در دو محل یعنی جمع مؤنث حاضر و غائب هم در لفظ هیچ عمل نمیکند ششم
ای آنها را لفظاً هیچ تغیرے بهم نمیرساند اما معنے طلب پیدا میکند هم چنانچه در ثم
گفته شد ششم ای چنانچه در امر بلام گفته شد از آنکه جازم مطلقاً یا لام امر در جمع مؤنث
حاضر و غائب لفظاً هیچ عمل نمیکند و لای نافیه و نون تاکید ثقیله و خفیفه چنانچه در امر
در مے آید در نهے نیز در مے آید

هم بحث نهی حاضر معروف

لا یفعل لا یفعلا لا یفعلو لا تفعلے لا تفعلاون لا یفعلن

هم بحث نهی حاضر مجهول

لا یفعل لا یفعلا ون لا یفعلو لا تفعلے لا تفعلا لا یفعلن

هم بحث نهی غائب معروف

لا یفعل لا یفعلا لا یفعلو لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن لا افعل لا نفعل

بحث نہی غائب مجہول

لا یفعل لا یفعلا لا یفعلوا لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن لا افعل لا نفعل

بحث نہی حاضر معروف با نون ثقیلہ

لا یفعلنّ لا یفعلانّ لا یفعلُنّ لا یفعلِنّ لا یفعلانّ لا یفعلنانّ

بحث نہی حاضر مجہول با نون ثقیلہ

لا تفعلنّ لا تفعلانّ لا تفعلُنّ لا تفعلِنّ لا تفعلانّ لا تفعلنانّ

بحث نہی غائب معروف موکد با نون ثقیلہ

لا یفعلنّ لا یفعلانّ لا تفعلنّ لا یفعلنّ لا یفعلانّ لا یفعلنانّ لا افعلنّ لا نفعلنّ

بحث نہی غائب مجہول موکد با نون ثقیلہ

لا یفعلنّ لا یفعلانّ لا تفعلنّ لا تفعلنّ لا تفعلانّ لا یفعلنانّ لا افعلنّ لا نفعلنّ

بحث نہی حاضر معروف با نون خفیفہ

لا تفعلَنْ لا تفعلُنْ لا تفعلِنْ

بحث نہی حاضر مجہول با نون خفیفہ

لا تُفعلَنْ لا تُفعلُنْ لا تُفعلِنْ

بحث نہی غائب معروف با نون خفیفہ

لا تفعلن لا یفعلن لا یفعلن لا افعلن لا نفعلن

هم بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لا یُفعَلن لا یُفعَلن لا تُفعَلن لا تُفعَلن لا اُفعَلن لا نُفعَلن

وچون فارغ شد مصنف رحمة الله علیه از بحث افعال شروع کرد در بیان اسمای فاعلین ومفعولین که مشتق اند از فعل مضارع بلا واسطه واگر گوئی که چنین مناسبت بود دیگر اسم آله وظرف وتفضیل وصفت مشبهه نیز مشتق اند از مضارع بلا واسطه خواهم گفت ترک نمود اینها را ذکر کرد اسم فاعل واسم مفعول را تا طوالت کلام که موجب آلام است لازم نباشد بجهت شدة تشابه در ظاهر وفهم مثل فعل بخلاف ترک وصفت مشبه داخل اسمائی فاعلین ومفعولین ست فافهم ومقدم کرد اسم فاعل را بر مفعول بجهت اصالت اعدوی وگفت هم **فصل** اینهمه که گفته شد بحث افعال بود اکنون چون خواهی تو **شش** ای مخاطب هم که اسم فاعل بنا کنی **شش** ای بسازی پس بدانکه هم اسم فاعل گرفته میشود از مضارع غائب معروف **شش** ای اسم فاعل ساخته میشود از فعل مضارع غائب معروف اما بنای آن از مضارع پس بجهت اسم فاعل اسم ظاهر است واسم ظاهر را حکم غائب است پس مناسبت احدآن از غائب ما از معروف پس بجهت اتصاف ذات بماخذ دران بطریق قیام پس مناسبت احدان ازان بجهت تناسب میان آن فافهم وطریق گرفتن اسم فاعل از مضارع مذکور اینست که علامت مضارع با آن ست حذف کن تا حاصل شود فرقے میان فعل مضارع واسم فاعل وفا کلمه را فتحه ده تا ابتدا بسکون لازم نیاید واختیار فتحه بجهت خفت ست ودر میان فا وعین الفے که علامت فاعل ست در آر تا موازن ومشابهت فعل مضارع گردد در عدد حروف وحرکات وسکنات واختیار الف بجهت آنست که اخف ست از واو ویا وعین کلمه را کسره ده تا حاصل شود فرقے میان ماضی معروف باب مفاعله واسم فاعل ثلاثی مجرد [illegible]

انچه که گذشته شد بعمل آر تا اسم فاعل گردد

بحث اسم فاعل

فاعلٌ که در اصل تفعل بود چون خواستند که اسم فاعل سازند یا را که علامت مضارع است
حذف کردند و فا را فتحه دادند و میان فا و عین الف فاعل افزودند و عین کسره دادند
و لام را تنوین و همچنین قیاس کن بواقی را یعنی کننده یک مرد صیغه واحد مذکر
لفظ اسم فاعل فاعلانِ کنندگان دو مردان صیغه جمع مذکر لفظ اسم فاعل فاعلة
کننده یک زن صیغه واحد مونث لفظ اسم فاعل فاعلتان کننده دو زنان صیغه تثنیه
مونث لفظ اسم فاعل فاعلاتٌ کنندگان همه زنان صیغه جمع مونث لفظ اسم فاعل
و چون فارغ شد مصنف رحمة الله علیه از بحث اسم فاعل شروع کرد در بحث
اسم مفعول و گفت **فصل** انچه که گذشته شد بحث اسم فاعل بود اکنون چون
خواهی تو سش ای مخاطب که اسم مفعول بنا کنی شش ای بسازی پس
بدانکه اسم مفعول گرفته شود از فعل مضارع مجهول غائب اما از فعل
مضارع پس برای موافقت آن با ان در عمل و اما از غائب پس بجهت آنکه گذشته
از انکه اسم ظاهر است و ظاهر در حکم غائب پس مناسبت احدان ازان و اما
از مجهول پس بجهت اتصاف ذات باو در اسم مفعول بماخذ الطریق و وقوع فعل
اتصاف عامل باو در فعل مضارع مجهول پس مناسبت اخذ او ازان و طریق بناء
اسم مفعول از مضارع مجهول انیست که علامت مضارع را که یا است حذف کن تا
ملتبس بفعل مضارع بماند و بعد ازان بعد از حذف علامت مضارع که یا است
میم مضموم که علامت مفعول است عوض وی ضمه علامت مضارع محذوف داد و
او در آر بجهت مناسبت ضمه با میم در تعلق یقین و مثال است که میم مفعول [illegible]
مفتوح میباشد برای حصول خفت و عین کلمه را ضمه ده برای مناسبت واو که
بعد او است و در میان عین و لام عوض نقص علامت مضارع که یا است واو [illegible]
زیاده کن [illegible] واو و یا و آخر کلمه را تنوین ده [illegible]

قید کرده پس اینهمه که گفته شد بعمل آرتا اسم مفعول گردد

م بحث اسم مفعول شش

مفعول کرده شود یک مرد صیغهٔ واحد لفظ اسم مفعول مد اصل یفعل بود چون خواستند که اسم مفعول سازند یا را حذف کردند و بجای او میم مفعول آوردند و عین را ضمه دادند و میان عین و لام واو مفعول افزودند و دال را تنوین دادند مفعول شد و علی هذا القیاس البواقی مَفْعُولَانِ مَفْعُولُونَ مَفْعُولَةٌ مَفْعُولَتَانِ مَفْعُولَاتٌ و اینجا گفت گوئی بسیار بود اما چون تشریح برای مبتدی بود برین قدر که نوشته شد اکتفا نمود تا بعید از فهمش نشود والله اعلم بالصواب و بدانکه این همه که گفته شد از توجیهات تکلف بعید الوقوع انداخته اینها امور سماعیه است و قیاس را در آن محال نیست فافهم والله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع

بعد حمد خدا و نعت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و صحابه اجمعین پوشیده نماند که این کتاب لاجواب حرف حرف مسمی به شرح میزان الصرف تصنیف و تالیف جامع علوم عقلی و نقلی مولوی وارث علی و هادی در مطبع فیض منبع جناب منشی نول کشور واقع کانپور باهتمام تمام حمیده خصال لاله بشیشور دیال صاحب مهتمم المطبع بماه جنوری سنه ۱۸۹۸ء طبع گردید

عکس — 119

تخمیس بار بغیہ — مع حل و شرح بہ تحشی مولانا حافظ محمد عبد الحی صاحب —

شرح سلم — ملا مبین مع تصدیقات مشہور کتاب درسی ہے —

منہیات — شرح سلم قاضی مبارک علم منطق میں عمدہ ہے مشہور مطبوعہ مطبع علوی

کافیہ نحو محشی عربی از ابن حاجب بخط نسخ

لب الاعراب — علم نحو میں نادر رسالہ در حقیقت اسم با مسمی ہے تصنیف مولوی عبید اللہ صاحب —

مقامات حریری — فن ادب میں مع ترجمہ عمدہ چھپائی گئی

شرح حماسہ — قصائد حماسہ جو علم ادب میں ہے اوسکی شرح کمال عمدگی سے مولوی فیض الحسن صاحب مدرس نے فرمائی ہے بتصحیح مصنف عمدہ طبع ہوئی —

مطول فن معانی میں مستند عمدہ کتاب درسی ہے

مختصر المعانی بہ تحشیہ معقول اور اسکے آخر میں حاشیہ ثنائی —

میر قطبی منطق میں یکتا کتاب ہے —

عمدہ شرح زبدہ در علم صرف تصنیف قاضی رحمۃ اللہ صاحب —

شرح تہذیب عربی علم منطق محشی مولوی عبد الحی صاحب مطبوعہ مطبع علی بخش خان

شرح کافیہ — فارسی منظوم در حل مطالب تصنیف مولوی محمد ابراہیم مرحوم

تسہیل الکافیہ عربی شرح کافیہ تصنیف مولانا محمد عبد الحق خیرآبادی ہے

شرح الیاس مسائل فقہ میں مستند کتاب ہے —

ہدیۃ المختار شرح رسالہ عضدیہ معقول میں

الرویا — کتاب نادر تصنیف مشہور ہے —

مختصر الوقایہ — محشی علم فقہ میں —

تفسیر بیضاوی شریف دو مجلد میں —

نور الہدایہ — تراجم کے بارہ میں از مولوی سید امداد علی صاحب —

صحیح مسلم مع شرح نووی کتب احادیث صحاح ستہ سے دو جلد مضبوط میں تصنیف شیخ ابو الحسین مسلم شارح محی الدین ابو زکریا

قسطلانی — مسمی بارشاد الساری شرح صحیح بخاری تصنیف مولانا شہاب الدین احمد خطیب قسطلانی دس جلد میں —

صحیح نسائی — علم حدیث میں اعلی درجہ کی مستند و مشہور کتاب تالیف عبد الرحمن احمد النسائی کی دو جلد میں جلد اول میں مرقوم ہیں احادیث باب السواک سے تا باب ما یحل المحرم بعد رمی الجمار نہایت عمدگی اور لطافت اور جلد ثانی باب جو یلو باب المزارعہ

تفسیر جلالین مسمی بتفسیر غفاری تصنیف مولوی تراب علی مرحوم —

تفسیر اتقان فی علوم القرآن قرآن میں درسی تفسیر ہے تصنیف علامہ جلال الدین سیوطی مطبوعہ مطبع احمدی —

دلائل الخیرات — مترجم فارسی کامل مع شرح حرز الحسنات —

کتاب مغازی الرسول و فتوح الشام و فتوح المصر و فتوح العجم عربی یہ چاروں جلد تصنیف حضرت واقدی رحمۃ اللہ کی ہیں بتلاش تمام مہتمان مطبع و توجہ خاص مولوی حبیب اللہ صاحب صدر الصدور سابق حال پنشن دار چھپی ہیں —

فتوح الشام — عربی تصنیف مولانا واقدی رح کی ہے —

جامع الرموز — چار جلد نہایت